

خلافت از نظر دانشمندان شیعه ، يك منصب الهی است که از جانب خداوند به بافضیلتترین و شایسته‌ترین و دانا ترین امت داده میشود ، مرز روشن و حد واضحی که میان امام و نبی موجود است اینست که پیامبر پایه گذار شریعت و طرف تزل و وحی ، و دارنده کتاب است . ولی امام اگر چه واجد هیچ کدام از این شئون نیست ! ولی او علاوه بر شئون حکومت و زمامداری ، مبین و بازگوکننده آن قسمت از آئین است که پیامبر خدا ، بر اثر نبودن فرصت و یا نا مساعد بودن شرائط ، موفق به بیان آنها نشده ، و بیان آنرا به عهده اوصیاء خود نهاده است .

بنابراین خلیفه از نظر مکتب شیعه ، نه تنها حاکم وقت و زمامدار اسلام ، مجری قوانین ، و حافظ حقوق ، و نگهبان ثغور و مرز های کشور هست ، بلکه علاوه بر این مقام ، روشنگر نقاط پیچیده مذهب ، و مکمل آن قسمت از احکام و قوانین است که به علی ، به وسیله بنیانگذار آئین ، بیان نشده است .

ولی خلافت از نظر دانشمندان اهل تسنن ، يك منصب عرفی و عادیست ، و هدف از آفریدن این مقام ، جز حفظ کیان ظاهری و شئون مادی مسلمانان چیزی نیست ، و خلیفه وقت از طریق مراجعه به افکار عمومی! برای اداره امور سیاسی و قضائی و اقتصادی ، انتخاب میشود . و اما شئون دیگر ، و بیان آن قسمت از احکامی که به طور اجمال در زمان حضرت رسول تشریح شده ، ولی پیامبر به علی به بیان آنها موفق نگردیده است ، مربوط به علما و دانشمندان اسلام که این گونه مشکلات و گره ها را از طریق اجتهاد حل و فصل کنند .

روی این اختلاف نظر درحقیقت خلافت ، دو جناح مختلف در میان مسلمانان پدید آمد ، و آنان را به دو دسته تقسیم نمود . و تا به امروز این اختلاف باقی است .

روی نظر اول امام در قسمتی از شئون با پیامبر شریک و یکسان است و شرائطی را که برای پیامبر لازم میدانیم برای امام نیز لازم است .

آئین  
اسلام  
با  
تعیین  
جانشین  
تکمیل  
میگردد

# بحران بی سابقه در جامعه امریکا

«پروفسور هوفستادتر» می گوید: معمولاً می پرسند که آیا امریکا يك دوران بحران روحی را میگذراند؟ بنظر من این بحران حقیقت دارد و بسیار عمیق است. در این میان بحران افکار و احساسات در میان نسل جوان حائز اهمیت خاصی است. این اهمیت باگذشت زمان بسیار واضحتر و آشکارتر خواهد شد، ما دارای فرهنگی هستیم که بطور قابل ملاحظه ای مادی و دنیوی است. در جامعه ما مذهب نقشی را که بعهده دارد مخصوصاً در میان مردم پائین تر از سنین ۴۰ ایفاء نمی کند. وقتی رشته های نیرومند مذهبی گسسته شود باید چیزهای دیگری جای آنرا بگیرد.

جوانان ما نمی دانند چه بقیه در صفحه ۲۵

۱ - پیامبر باید معصوم باشد، یعنی در دوران عمر، گرد گناه نگردد و در بیان احکام و حقائق آئین و پاسخ به پرسشهای مذهبی مردم، دچار خطا و اشتباه نشود، امام نیز باید چنین باشد، و دلیل هر دو طرف یکی است . .

۲ - پیامبر باید دانا ترین فرد نسبت به شریعت باشد و هیچ نقطه ای از نقاط مذهب برای او مخفی نباشد امام نیز از آنجا که مکمل و یا مبین آن قسمت از شریعت است که در زمان رسول خدا گفته نشده است، باید داناترین فرد، نسبت به احکام و مسائل دین باشد.

۳ - نبوت يك مقام انتصابی است نه انتخابی، و پیامبر را باید خدا معرفی کند، و نبی باید از طرف او به مقام نبوت منصوب گردد، زیرا تنها او است که معصوم را از غیر معصوم تمیز میدهد، و تنها او آن کسی را میشناسد که در پرتو عنایات غیبی او، به مقامی رسیده است که بر تمام جزئیات آئین واقف و آگاه است.

ولی بنا به نظر دوم، هیچ کدام از شرائط نبوت در امام لازم نیست، نه عصمت لازم است، و نه عدالت، نه علم لازم است و نه احاطه بر شریعت نه انتصاب شرط است و نه ارتباط با عالم غیب، بلکه کافی است که در سایه هوش خود و مشاوره با مسلمانان شکوه و کیان اسلام را حفظ کند و با اجراء قوانین جزائی، امنیت منطقه را حفظ نماید و در پرتو دعوت به جهاد، در گسترش خاک اسلام بکوشد.

نبوت و امامت توأم بودند

قطع نظر از دلائل عقلی و فلسفی که حقانیت نظر اول را، قطعی میسازند، اخبار، و روایاتی که از پیامبر اسلام وارد شده نظریه علماء شیعه را تصدیق میکند، پیامبر در دوران رسالت خود مکرر بر مکرر، وصی و جانشین خود را تعیین کرده، و موضوع امامت را، از قلمرو «انتخاب» و مراجعه به آراء عمومی بیرون برده است.

لطفاً ورق بزنید

توجیه هر گونه اعمال ضد انسانی و ضد اخلاقی محسوب میگردند. به استناد همین منطقیرومندا! دولت انگلستان بخود اجازه میدهد سیل اسلحه را سرازیر به سوی اقلیت تژاد پرست و ستمگر آفریقای جنوبی سازد، و با این اسلحه یک اکثریت بی دفاع و بیگناه سالیان دراز دیگر در اسارت و بردگی همچنان باقی بمانند.

همین منطق حفظ منافع است که بامضا کنندگان نخستین اعلامیه حقوق بشر، همانها که «خانه حقوق بشر در خانه آنهاست» حق میدهد از آخرین حربه خود (حق وتو) برای سرپا ننگه داشتن یک دولت یاغی و ظالم استفاده کنند. و از این قبیل تبه کاریها در چهار گوشه جهان کم نیست کار این منطق بجائی میرسد که میلیونها مردم آواره اگر بخواهند بخانه اصلی خود باز گردند بعنوان متجاوز غضب برانده میشوند.

و اگر ملتی که قسمتی از خاک خود را از دست داده، در قسمت دیگر از باقیمانده خاک خود بخواهد از یک سیستم دفاع ضد هوایی در برابر هجوم لاینقطع بمب افکنهای دشمن استفاده کند، و جان خود و هموطنان خود را در برابر این حملات وحشیانه حفظ نماید تجاوز پیشه و مخالف منشور آزادی ملل معرفی میگردد!

این است راه ورسم مردم دنیای ما و این است خصیصه قرنیه که در آن زندگی میکنیم.

باز هم خوش باورهای ساده لوح بگویند عجب عصر درخشان و عجب تمدن مشعشعی است!

او نه تنها در اواخر عمر خود، جانشین خود را تعیین کرد، بلکه در آغاز رسالت، که هنوز جز دونفر کسی به او نگریده بودند وصی و جانشین خود را به مردم معرفی نمود. روزی از طرف خداوند جهان مامور شد که خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترساند، و آنانرا پیش از دعوت عمومی، به آئین توحید دعوت کند، در مجمعی که چهل و پنج تن از سران بنی هاشم را در بر داشت، چنین گفت: نخستین کسی که از شما مرا یاری کند، او برادر و وصی و جانشین من در میان شما خواهد بود. هنگامی که علی از آن میان برخاست و او را به رسالت تصدیق نمود او روبه مردم کرد و گفت این جوان برادر و وصی و جانشین من است (۱) این حدیث، در میان مفسران و محدثان به نام «حدیث یوم الدار» و «حدیث بدعالدعوه» اشتهار کامل دارد.

پیامبر نه تنها در آغاز رسالت بلکه به مناسبتهاى مختلف، در سفر و حضر، به ولایت و جانشینی وی تصریح کرده ولی هیچ کدام از آنها از نظر عظمت و صراحت و قاطعیت و عمومیت به پایه حدیث «غدیر» نمیرسد.

مراسم حج به پایان رسید، مسلمانان اعمال حج را از پیامبر عالیقدر اسلام آموختند، پیامبر اکرم تصمیم گرفت، که مکه را به غزم مدینه ترک گوید، فرمان حرکت صادر گردید، هنگامی که کاروان به سرزمین «رایغ» (۲) که در سه میلی «جحفه» (۳) قرار دارد، رسید، امین وحی در نقطه ای به نام «غدیر خم» فرود آمد، و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد که بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالتک (۴): آنچه که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن، و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده ای، خداوند ترا از شر مردم حفظ میکند.

لحن آیه حاکی است که خداوند انجام یک امر خطیری را به عهده پیامبر گذارده است، چه امر خطیری بالاتر از اینکه در برابر دیدگان صد هزار نفر، علی را به مقام

۱ - تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۱۶، تاریخ کامل ج ۲ ص ۱۰

۲ - «رایغ» هم اکنون بر سر راه مکه به مدینه است

۳ - یکی از «میققاتهای» احرام است و راه اهل مدینه و مصر و عراق از آنجا منشعب میشود (۴): مائده - ۶۷

بکنند و کاری برای انجام دادن آن ندارند. فرهنگ ما قادر نیست از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. گاه باین و گاه بآن فکر کردن و از این شاخ بآن شاخ پریدن یکی از ریشه های اصلی نارضائی در مراکز آموزشی امریکا است. جوانان احساس می کنند که درباره زندگی خود چیزی ندارند که بگویند. البته حقیقت آن است که آنان تاکنون تصمیم نگرفته اند که راجع بزندگی خود چه می خواهند بگویند. من تصور می کنم که امریکائیا برای نشان دادن ارزش وجودی خود و جبران بی علافگی و بطالت خود راه حل اصلی را در سیاست مشاهده می کنند و این بنظر من بسیار خطرناک است.

بنظر من بطور کلی وضعیت کنونی امریکا هیچ همانند تاریخی ندارد. بحران حقوق مدنی، ناراحتی جوانان، درگیر بودن بایک جنگ غیر لازم و بی رحمانه و از همه مهمتر مسائل نژادی همه اینها دردهائی است که جامعه امریکا از آنها رنج می برد.

من شکی ندارم امریکا اوقات بدی را که هرگز سابقه نداشته است می گذراند. «جراند»

خلافت و وصایت و جانشینی نصب کند، از این نظر دستور توقف صادر شد، کسانی که جلو کاروان بودند، از حرکت باز ایستادند، و آنها که دنبال کاروان بودند، به آنها پیوستند، وقت ظهر هوا به شدت گرم بود، مردم قسمتی از ردای خود را بر سر، و قسمتی را زیر پا افکندند، برای پیامبر سببانی وسیله چادری که روی درخت افکنده بودند درست کردند و پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند، سپس درحالی که جمعیت حلقه وار دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند، قرار گرفت و با صدای بلند و رسا خطبه ای به شرح زیر خواند:

### خطبه پیامبر در غدیر خم

حمد و ثنا مخصوص خدا است، از او یاری می طلبیم و به او ایمان داریم و بر او توکل میکنیم، از بدیهای خود و اعمال ناشایست خود به او پناه می بریم، خدائی که جز او هادی و راهنما نیست، هر کسی را هدایت نمود گمراه کننده ای برای او نخواهد بود، گواهی میدهم که جز او معبودی نیست، و محمد بنده او و پیامبر او است.

هان ای مردم! تردید است من دعوت حق را لبیک بگویم و از میان شما بروم، من مسئولم و شما نیز مسئولید، درباره من چه فکر میکنید؟! در این موقع صدای جمعیت به تصدیق بلند شد و گفتند ما گواهی میدهیم: تو رسالت خود را انجام دادی، و کوشش نمودی، خدا ترا پاداش نیک دهد.

پیامبر فرمود: آیا گواهی میدهید که معبود جهان یکی است، و محمد بنده خدا و پیامبر او میباشد، و بهشت و دوزخ و زندگی جاویدان در سرای دیگر جای تردید نیست، همگی گفتند: صحیح است و گواهی میدهیم.

سپس فرمود: مردم من دو چیز نفیس و گرانباه در میان شما میگذارم به بینیم چگونه با دو یادگار من رفتار مینمائید؟! در این وقت یک نفر برخاست و با صدای بلند گفت منظور از این دو چیز نفیس چیست؟! پیامبر فرمود: یکی کتاب خدا یک طرف آن در دست خدا، و طرف دیگر آن در دست شما هست، و دیگری عترت و اهل بیت من، خداوند به من خبر داده که این دو یادگار، هرگز از هم جدا نخواهند شد.

بقیه در صفحه ۵۲



- ۶ -

حالت بی‌ایمانی همچون «حالت بی‌وزنی»  
اضطراب انگیز و دلهره آور است

میکند، و بدون آن خلأ هولناکی در درون وجود خود احساس می‌نماید.

حال اگر دسترسی به مکاتب صحیح فکری پیدا نکنند ناچار این خلأ را با اوهام، و خرافات و افسانه‌ها پر خواهد کرد، و سرگرایش اقوام عقب افتاده را به اوهام و خرافات در همینجا باید جستجو کرد، این نیاز یک نیاز طبیعی و مسلم است.

حالت بی عقیده‌ای را برای انسان می‌توان به حالت بی وزنی تشبیه کرد: مطالعات فضائی نشان میدهد که انسان در حال بی وزنی بهیچوجه قادر به کنترل خود نیست، با مختصر حرکتی بهر سو پرتاب میشود، حتی هنگام غذا خوردن و جویدن غذا باید دهان خود را کاملاً ببندد و الا هر ذره‌ای از غذائی که در دهان اوست با مختصر حرکت زبان و دندان به یک سو پرتاب می‌گردد.

می‌گویند احساسی که در حالت بی‌وزنی به انسان دست میدهد، شبیه احساس کسی است که در حال سقوط در چاه عمیق و بی انتهای باشد، زیرا ما در زندگی عادی خود هرگز حال بی‌وزنی را جز در حال سقوط آزاد از بلندی، انسان در یکنوع حالت بی وزنی بسر می‌برد.

در حال بی وزنی انسان بهیچوجه «آرامش» ندارد، و شاید بهمین جهت است که دانشمندان فضائی میکوشند برای مسافران فضا، یک نوع وزن مصنوعی، از

علی‌رغم کوششهای بی حاصل جمعی از ماتریالیستها که سعی دارند ساختمان انسان را تشبیه به ساختمان یک ماشین کنند، تحقیق و بررسی‌های اخیر مخصوصاً در جنبه‌های روانی انسان نشان میدهد که تفاوت میان این دو بقدری است که حتی شباهتهای آنها را بدست فراموشی می‌سپارد.

یکی از امتیازات و مشخصات انسان این است که بدون عقیده و هدف، و یا به تعبیر دیگر بدون اتکاء به یک ایده‌تولوژی نمی‌تواند زندگی کند، در حالی که ماشین برای ادامه حیات خود نه «فکر» میخواهد و نه «ایده‌تولوژی».

این بارزترین خصوصیات انسان است بطوریکه اگر بجای تعریف معروف «انسان حیوان ناطق است» بگوئیم انسان حیوان متفکر و صاحب ایده است تعریف رساتری خواهد بود، گرچه تفسیرهایی که فلاسفه برای «نطق» کرده‌اند نیز سراز مسئله تفکر و ادراک بیرون می‌آورد.

بهر حال همانطور که جسم انسان آب و مواد غذائی میخواهد، «فکر و عقیده» نیز غذای روح است، و بهمین دلیل هر انسانی احساس یک نوع نیاز طبیعی به داشتن طرز تفکر خاص، و پیروی از یک «مکتب فکری»

# در آرامش روح

مغای هستی

هدفهای مادی ، و آنچه بر محور ماده متغیر میگردند ، از این خاصیت بی بهره اند ، آنها خودشان تکیه گاه میخوانند ، چگونه می توانند تکیه گاه افکار و ارواح ما گردند. آلبرت اینشتاین نابغه عصر ما در عین اینکه او خود يك فرد مذهبی است ، ولسی مذهبش - بگفته خودش - با مذاهب مردم عادی تفاوت دارد ، او پیدایش بسیاری از مذاهب را معلول انگیزه های خاصی از جمله کمبود های روانی انسان میدانند ، و در این باره سخنی دارد که در بحث ما قابل استنتاج است :

او درباره چگونگی پیدایش « مذهب اخلاقی » ( مذهبی که بر اثر کمبود های اجتماعی بوجود آمده نه بر اثر مطالعه اسرار کاینات و آفرینش ) می گوید :

« خصیصه اجتماعی بشر نیز یکی از تبلورات مذهب است ، يك فرد می بیند پدر و مادر ، خویشان و رهبران و بزرگان میمیرند ، و يك يك اطراف او را خالی میکنند ، پس آرزوی هدایت شدن ، دوست داشتن ، محبوب بودن ، و اتکاء و امید داشتن به کسی ، زمینه قبول خدا را در او ایجاد میکند ... » (۱)

اینشتاین در این سخن ناخودآگاه به این حقیقت اعتراف کرده که موضوعات متغیر و متحول نمی تواند تکیه گاه روحی انسان باشد ، و انسان گمشده خود را در آنها لطفاً ورق بزنید

طریق ایجاد حرکت دورانی و نیروی گریز از مرکز ایجاد کنند ، تا بتوانند بآنها آرامش بیشتری دهند .

فقدان عقیده و ایمان و هدف نیز يك نوع « حالت بی وزنی روانی » محسوب می شود ، در چنین حالتی انسان بخواهی احساس میکند که هیچ نوع تکیه گاهی ندارد و همچون کسی است که در چاه عمیق و بی انتهائی سقوط میکند ، يك ناراحتی مرموز و جانکاه از درون ، او را میخورد ، و با اندک چیزی بهر سو پرتاب میشود .

تاثیر عوامل و انگیزه های گوناگون بر روی افکار او که در حالت بی تفاوتی بسر می برد ، و طبعا مانند يك شهر بلا دفاع در برابر هجوم لشکریان بیگانه است ، بر این ناآرامی می افزاید .

\*\*\*

ایمان و هدف بهر صورت که باشد اثر «آرامبخش» معجز آسای خود را دارد ، به انسان وزن میدهد ، زبانها و از دست دادن سرمایه ها را توجیه میکند ، افق آینده را روشن می سازد ، و نور امید به زندگی انسان می باشد .

ولی باید توجه داشت هدف و نقطه اتکاء روح و فکر انسان هنگامی میتواند این اثر را بطور عالی و کامل داشته باشد که خود يك نقطه ثابت و غیر متزلزلی باشد ، باین معنی که دست تحول به سوی آن گشوده نشود .

۱ - دنیائی که من می بینم صفحه ۵۵

بیاید ، بلکه این تکیه گاه آرام بخش باید حتما يك مبداء ثابت ، فناپذیر ، و طبعاً مافوق جهان ماده بوده باشد .

اینجاست که نقش ایمان به يك مبداء غیر عادی و مافوق طبیعی ، يك مبداء لاین تغییر ابدی و ازلی ، در آرامش روحی انسانها روشن میگردد ، و باین ترتیب آرامش روحی را تنها باید در ایمان به آن مبداء پیدا کرد . جالب توجه اینکه حتی « ماتریالیستها » بدون توجه به این حقیقت اعتراف کرده ، و روی اثر آرام بخشی ایمان بخدا صحنه گذارده اند ، زیرا :

میدانیم مادیهای قرون اخیر این سخن را بارها تکرار کرده اند که اعتقاد به مبدئی به نام خدا زائیده « ترس » بشر است ، برتراند راسل به تقلید از ماتریالیستهای پیش از خود می گوید : « گمان میکنم منشأ مذهب ، قبل از هر چیز دیگر ، ترس و وحشت انسان باشد ترس از بلاهای طبیعی ، ترس از آسیبی که دیگران ممکن است به او برسانند و ناراحتیهایی که بعد از انجام اعمال خلاف که بر اثر طغیان شهوات از وی سرزده دست میدهد - سپس اضافه میکند : مذهب از شدت این خوف و ناراحتی میکاهد » (۱)

این سخن گرچه ارزش فلسفی ندارد ، و در جای خود این را اثبات کرده ایم که اعتقاد به چنین مبدئی پیش از آنکه معلول ترس از حوادث اتفاقی طبیعی باشد ، معلول درک حوادث منظم دائمی و نظام غیر قابل انکار کائنات است ، که انسان در هر عصری بقدر شایستگی خود از آن اطلاعاتی داشته است ، خواه این اطلاعات محدود باشد یا وسیع . ولی این سخن در هر حال باز گو کننده

۱ - نقل با تلخیص از جهانی که من

میشناسم ص ۲۸ .

این واقعیت است که ایمان به چنان مبدئی می تواند در غلبه انسان بر ترس و وحشت و اضطراب او را یاری کند .

نکته قابل توجه دیگر اینکه : کمونیستها که سرسخت ترین مخالفان ایمان مذهبی ، و عقیده به جهان ماورای طبیعی هستند ، و با مذاهب نه تنها بعنوان يك ایده تلوژی فلسفی مخالفند بلکه بعنوان يك مانع تاکتیکی بر سر راه اهداف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خود ، مبارزه می کنند ، باز نتوانسته اند اثر آرام بخشی ایمان بخدا را انکار کنند ، منتها آنرا در لفاظیه « تخدیر » جلوه داده و مذهب را باصطلاح افیون توده ها میدانند .

این تعبیر يك هسته مثبت دارد و يك پوسته منفی ، هسته مثبت آن اثر آرام بخشی مذهب و پوسته منفی آن مسئله رکود فعالیت های اجتماعی است که به مذاهب نسبت داده اند ، و ما به آسانی می توانیم هسته مثبت آنرا جدا نموده و پوسته آنرا بخودشان باز گردانیم زیرا :

فرق میان « تخدیر » و « آرام بخشی » چندان پیچیده نیست ، تخدیر همان از کار انداختن نیرو های فعال يك فرد یا يك ملت ، و باز داشتن آنها از فعالیت های ثمر بخش ، و بهر دادن نیرو های اصیل و امکانات واقعی آنها ، و ایجاد حالت عدم تحرك و وادادگی است .

در حالی که آرام بخشی بمعنی جلوگیری از اضطرابات روحی ، و تسلط بر نفس در عین تحرك و جنبش است ، همان آرامشی که به انسان اجازه میدهد نیرو های خلاق خود را در مسیر هدف بسیج ، و جهت گیری کند ، حالتی که به او در برابر شکستهای احتمالی امید می بخشد و به ادامه مبارزه تشویق میکند .

بقیه در صفحه ۴۷



# تنها علی بود که کند داوری بحق

با چشم تیز بین خود آن روح پر فروغ  
بی آنکه منتی کشد از فکر تیز سیر  
بایک نظر بصفحه عالم نظر نمود  
با بال وحی از همه عالم گذر نمود

\*\*\*

امواج سهمگین جهان دید و فتنه ها  
دانت کان سفینه آرام پر ثبات  
آن فتنه ها که بر کند از بیخ و بن جهان  
غرقه شود بدامن دریای بیکران

\*\*\*

روزی فتند بدامن دنیای حادثات  
آسان رود بیاد همه رنج نا خدای  
لغزد بناگهان بر اشیبی زوال  
وز دست میرود همه آن شوکت و جلال

\*\*\*

آن شوکت و جلال که اکنون بلطف حق  
با دست او اگر نپذیرد ثبات خویش  
بگرفته است بر همه آفاق برتری  
از کف رود ز فتنه این چرخ اخضری

\*\*\*

تنها علی بود که کند داوری بحق  
چون چشم پر فروغ علی دیده سپهر  
با لطف کردگار جهان بر بسط خاک  
چشمی ندیده است بدین شیوه تابناک

\*\*\*

مهری فروغ خیز و مهی آفتاب زای  
ماهی چنین اگر که شود شمع انجمن  
باید که سر زند ز پس ابر پاره ها  
تا بد در آسمان سعادت ستاره ها

\*\*\*

آری که در نهاد ستمدیدگان دهر  
سرخوش جهان ز مهر علی بود گوئیا  
مهر علی و آل در آن لحظه ره نمود  
فطرت ندای خویش بگوش جهان سرود

\*\*\*

ناگه از آن شرار مقدس که بی خبر  
افتاد آتشی و فرو سوخت نقش غیر  
سر برکشید از دل پر شور کاینات  
مبهم خطی نماند بطومار خاطرات

\*\*\*

احمد اثنی عشری



## سرقت، جرمی بزرگ

مورد تنفر و اترجار شدید توده ها بوده اند .

« در قانون روم یکی از عوامل بردگی را سرقت نشان میدهد باین معنا سارقی که دستگیر میشد او را اسیر نموده و چون غلامان بنفع مجنی علیه میفروختند » (۲) .

منتسکیو در کتاب ششم روح -  
القوانین فصل دوازدهم تحت عنوان « شدت مجازات » می نویسد :

دزدی در بعضی از کشورها خیلی متداول بود ، برای جلوگیری از آن شکنجه چرخ را اختراع کردند ، این شکنجه مدتی از راهزنی جلوگیری کرد ولی از آن بیعد باز هم راهزنی کردند . (۳)

و سپس در همان کتاب فصل شانزدهم تحت عنوان « تناسب عادلانه میان بزه و کیفر » می نویسد :

در کشور ما (۴) یکی از کارهای بد اینست که برای راهزن عادی و راهزنی که در ضمن راهزنی مرتکب

سرقت یکی از جرائم بزرگی است که در تمام ادوار تاریخ بشر ، برشته و تنفر یاد شده و در قوانین ملتهای گذشته مجازاتهایی برای آن مقرر گردیده تا آنجا که ما نمیتوانیم دوره و عصری را پیدا کنیم که سرقت امری مشروع و یا حداقل عادی تلقی شده باشد و در مقررات اجتماعی ملتی دزدی بعنوان جرمی بزرگ تلقی نشود و کیفری برای آن مقرر نگردیده باشد . ( مگر در مورد اسبازتها که توضیح آن خواهد آمد ) .

مطابق نوشته « دائرةالمعارف بریتانیا » در روم و یونان دزدی يك منشاء خطر دائمی بود که تقریباً تمام اهالی مخصوصاً ساکنین سواحل را تهدید میکرد ، دزدان دریائی بر مسافرن دریا حمله کرده و اموال آنها را غارت میکردند و خودشان را نیز اسیر نموده و میفروختند ، کودکان و حتی اشخاص بزرگ را از شهرهای ساحلی ربوده و گاهی دسته های مسلح دزدان بداهات و شهرها هجوم برده و پس از کشتارهای فجیع اغلب اهالی را اسیر کرده و در بازارهای برده فروشی میفروختند . (۱)

از مجموعه نوشته های داستان - سرایان عرب و ایران این نتیجه بدست می آید که در گذشته سرقت شغل رسمی عده ای از افراد ناباب بوده و این عده

۱ - دلس Delos که ناحیه ای است در شرق آسیای صغیر و از استانهای روم ، برای دزدان بزرگترین بازار فروش کالا بود .

۲ - القانون الرومانی و تاریخ القانون صفحه ۴۳ .

۳ - روح القوانین چاپ پنجم صفحه ۲۰۱

۴ - مقصود فرانسه است .

## علی حجتی کرمانی

(۴۷)

## و خانمانسوز

قتل میشود کیفر مشابهی تعیین کرده‌اند. این موضوع بدیهی است که برای امنیت عمومی بایستی در کیفر به تناسب جرائم تفاوتی وجود داشته باشد، در چین دزدان بیرحم را قطعه قطعه میکنند ولی سایر دزدان را با این شکنجه مجازات نمی‌نمایند این امر باعث شده که در آن کشور دزدی میکنند ولی بیرحمی نمیکنند یعنی آدم نمی‌کشند، در روسیه که کیفر دزدو قاتل یکسان است دزد ها همیشه مرتکب قتل میشوند و میگویند مرده حرف نمیزند یعنی سرقت آنها را بروز نخواهد داد (۱)

البته ما در این سیر تاریخی برای درک چگونگی سرقت در میان اقوام و ملت‌های گذشته با وضع عجیبی روبرو خواهیم شد و آن عبارت است از مجاز بودن دزدی در بین « ملت اسپارت »! که در اینجا لازم است بحثی را که ولتر پیرامون کیفیت این جریان عجیب کرده بطور خلاصه نقل کنیم:

« خیلی غریب است دزدی به معنای فعلی در بین اسپارتی ها مجاز بوده باشد و حال آنکه در بین ملل

قدیمه سرقت گناه بزرگی بود و بخصوص در میان سیت ها بزرگترین جنایت بوده است. آیا ممکن است باور کرد که قانونگذاران متین اسپارت دزدی را مجاز و موجبات هرج و مرج را فراهم نموده باشند؟! عجیبتر اینکه پلوتارک مورخ زندگی لیکورگ قانون گزار معروف اسپارت که آداب و رسوم اسپارتی را شرح می‌دهد، از سرقت اظهار تنفر نمی‌نماید و گوئی امر عادی بنظرش میرسد سایر کسانی هم که راجع به اسپارت چیز هائی نوشته‌اند همینطور سرقت را یک امر عادی تلقی کرده‌اند و حال آنکه قانونگذاران امروز از این امر بشدت اظهار تنفر می‌نمایند.

باید دانست آن دزدی که در اسپارت امر عادی بوده بدین نحو بوده است:

جوانان در مواقع بخصوص و برحسب امر رؤسا و فرماندهان خود دزدی میکردند و این عمل مطابق آداب و رسوم زمان بود. و منظور از آن این بود که جوانان، متهور و زیر دست تربیت شوند تا در موقع جنگ بتوانند سختی ها را تحمل کنند و با آذوقه کم مدت بسیاری سرکنند زیرا غیر از خوراکیهای مختصر و سزیجات و حیوانات چیز دیگری نمی‌تغذیه آنها بود، و موظف بودند معاش خود را شخصا تأمین کنند، گرسنگی برای آنها امر عادی بود لطفاً ورق بزنید

بهمین جهت در جنگها دشمنان اسپارت زود مغلوب میشدند و از پا در میآمدند و در اراضی خشک و بی حاصل بواسطه عدم دسترسی به آذوقه از بین میرفتند ولی جوانان اسپارتی در همین نقاط باندازه رفع گرسنگی آذوقه بدست میآوردند .

منظور دیگر از دزدی این بود که مردم در این ایام بخصوص یعنی اوقات جنگ در حفظ اموال خود دقت بیشتری بکنند و برای نگهداری دارائی خویش ورزیده شوند تا بچنگ دشمنان آنها نیفتند .

ضمنا باید دانست در اسپارت اصل مالکیت وجود نداشته و حتی کسی مالک زن خود نبوده است تا دزدی که فرع آنست معنی داشته باشد و یا آنرا جرمی فرض کنند . فقط يك عمل بمنزله گناه محسوب و قابل مجازات بود و آن عبارت از این بود که اگر جوانان در حین سرقت بواسطه عدم مهارت گرفتار شوند ، در اینصورت تنبیه میشدند . غالبا برای ابراز شجاعت و شهامت عدهای از جوانان ترد رئیس قبیله اسم می نوشتند و خود را معرفی میکردند که دزدیهای عجیب و غریب و خارق العاده خواهند کرد ! مثلا خواهند توانست عزیز ترین و بهترین چیزی که فلان رئیس قبیله دارد از او برابند و در صورت انجام این امر بدریافت جایزه نائل می شدند .

بعلاوه از رسوم و قوانین اسپارت اطلاعات کاملی در دست نیست تا درباره آن درست بتوانیم قضاوت کنیم

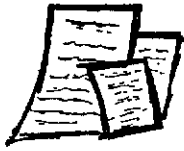
و فقط بعضی اطلاعات مختصر از کتاب پلوتارک و سایر مأخذ های تاریخی در دست می باشد .

تنها يك قسمت مسلم است که پیدایش عمل دزدی و کیفر دادن باین عمل بعد از پیدایش حق مالکیت اختصاصی و استفاده انحصاری از چیزی معین و بخصوص بوده است این حق بطور مسلم و عموم وجود نداشته است تا دزدی که فرع آنست بعنوان جرم قابل مجازات باشد اما اظهار تنفر قدیمیها یا از جنبه ناجوانمردی و خفیه بودن عمل بوده و یا از لحاظ اینکه این عمل بر خلاف رسوم و آداب انجام میشده . . . » (۱)

\*\*\*

همانطور که خواننده محترم توجه دارد از بررسیهایی که و لتر در باره مجاز بودن دزدی در میان ملت اسپارت ، نموده باین نتیجه رسیدیم که هر چند ممکن است پیش از پیدایش مالکیت خصوصی سرقت هنوز دزدی مسائل حقوقی جای نگرفته باشد و قابل مجازات نبوده و یا هنگام جنگ و در بعضی از موارد دیگر تا اندازه ای عملی قانونی تلقی میشد ولی رویهمرفته این نکته مسلم است که سرقت يك امر عادی تلقی نشده و با وجود همه آن اوضاع و شرایط مورد تنفر و اترجار قدیمیها بوده است . . .

۱ - نگاه کنید به باورقیهای روح القوانین صفحات ۱۳۴ - ۱۳۵



## باز هم مسأله فلسطین

بدون شرح

این حقیقتی است که آدم در هر نقطه دنیا قدم بقدم با آن مواجه میشود. مثلاً اگر در يك نقطه دنیا اسلام بابت پرستی روبرو شود، اروپائیها و امریکائیها حتماً از بت پرستی حمایت میکنند، و علت این، یکی جنگهای صد ساله صلیبی و دیگری حکومت چند صد ساله عثمانی در يك قسمت از اروپاست که مسیحیان دائماً با ایشان در نبرد بوده‌اند. این کینه در سینه‌ها، و اثر تبلیغاتی که آنها برای تهبیح ملت خود بر ضد مسلمانان میکرده‌اند در قلوبشان باقی مانده است.

اکنون مسلمانان با قومی طرفند که پیغمبران ایشان مورد قبول مسیحیان هستند، ولی پیغمبر مسلمانان مورد قبول ایشان نیست، و باینکه مسلمانان پیغمبر ایشان را روح‌الله میدانند و یهودیه‌ها او را مثل يك آدم پدر و مادر دار عادی هم نمیبینند، توجهی ندارند! مسیحیان از یهود يك کینه در دل داشتند و آن این بود که ایشان حضرت مسیح را کشته‌اند و آنهم چنانکه میدانید پاپ نفی کرد و گفت مسیح را یهودیه‌ها نکشته‌اند! حالا پاپ بعد از هزار و نهصد سال از کجا اطلاع یافته و بجه منظوری این نفی را کرده، خدا میداند!

آقای جمال زاده که خود چند زبان خارجی میدانند لابد سفرنامه لامارتین شاعر بزرگ فرانسه را خوانده‌اند که او با چه اشتیاقی بسوی فلسطین حرکت میکند که آنجائیکه فرشتگان مثل کبوتر از در خانه لطفاً ورق بزنید

« مقاله آقای جمال زاده را در شماره اسفند ۱۳۴۸ خواندم. من قصد نداشتم که دیگر در این موضوع وارد شوم مخصوصاً که بعضی از دوستان مرا از عواقب آن تحذیر داده بودند! »

ولی يك جمله آقای جمال زاده که من هیچ انتظار آنرا از شخصی مثل او نداشتم، مرا وادار کرد که برای دفاع از وحدت اسلام یکی دو نکته را بایشان - یا بهتر بگویم بخوانندگان ایشان، خاطر نشان کنم - ایشان مقاله خود را مستند به نویسنده آمریکائی ساخته بودند، و نظر دولت و ملت امریکا در قضیه فلسطین از آفتاب روشنتر است!

ادوارد مونتته رئیس افتخاری دانشگاه ژنو در مقدمه ترجمه قرآن کریم میگوید: « باینکه اسلام از هر دینی بمسیحیت نزدیکتر است و اسلام فوق‌العاده از حضرت مسیح تجلیل کرده مسیحیان با اسلام از هر دینی دشمن‌ترند! »

میکنند و اینگونه کتاب بوجود میآورد. اگر سه نویسنده دیگر در شوروی کتاب می نوشتند لابد طور دیگر مینوشتند ولی البته آقای جمال زاده از ایشان نقل نمیکردند!

\*\*\*

... اما صلح بین اسرائیل و عرب بدین صورت که اسرائیل هست محال است، نه عرب و اسرائیل با هم صلح خواهند کرد و نه دول بزرگ قلباً باین صلح راضی هستند، اگر در خاور میانه، در خاور دور، در آفریقا جنگ و ستیز نباشد اینهمه ادوات جنگی که ساخته شده در کجا بفروش برود؟ مطابق احصائیه‌ئی که برتراند راسل داده ملت آمریکا شش درصد مردم جهان است ولی شصت درصد عایدی تمام دنیا بسوی آمریکا سرازیر میشود و مع ذلك از هر سه امریکائی یک نفر گرسنه است! پس تمام این ثروت بجنب عده معدودی از صاحبان صنایع می‌رود و پنجاه درصد تمام هزینه امریکا بمصرف ساختن ادوات جنگی میرسد، اگر این جنگها تمام شد تکلیف این صنایع چه میشود!!

آقای جمال زاده حتماً بخاطر دارند که بعد از جنگ جهانی اول بسیاری از بانکهای امریکا ورشکست گردید و امریکا تا مدتی دچار بحران اقتصادی شده بود و بعد از این جنگ جهانی نیز اگر این جنگهای محلی که ظاهراً خوراکشان بیش از جنگ جهانی است نبود، امریکا دوچار وضعی بدتر از وضع پس از جنگ اول میشد.

امریکا اگر راست میگوید و میخواهد این جنگها خامه یابد، اول صنایع جنگی خود را تبدیل بصنایع کشاورزی کند، تا

پیمبران بنی اسرائیل بالا و پائین میرفتند به بیند، و در عرض راه وقتی می بیند جزایر و بسیاری از بنادر دریای مدیترانه در دست مسلمانان است اظهار چه خشم و نفرتی میکند. این نوع احساسات فرنگیان نسبت بمسلمانان است مخصوصاً که دولتهای بزرگ آشنای بطرز تبلیغات نیز دائماً برضد مسلمانان و بفتح یهود تبلیغ میکنند!

اگر کسی به فرنگ نرفته باشد خیال میکند فرنگی همه چیز میدانند ولی آقای جمال زاده بهتر از همه کس میدانند که در ملت‌های فرنگ هر کس کار خود را خوب میداند و در بقیه امور «عامی محض» است. فرنگیها باستناد کتب عهد عتیق که در دست دارند، خیال میکنند که «فلسطین موطن یهود بوده و اکنون نیز هست و مسلمانان میخواهند ایشانرا از خانه خود بیرون کنند» و اصلاً اطلاع ندارند که مسلمانان، فلسطین را از رومیها و رومیها از یونانیها و سلوکیدها گرفته و از سه هزار سال باینطرف یهود اصلاً سلطنتی نداشته‌اند!

تحت تاثیر این عواطف و کینه دیرینه‌ئی که از جنگهای صلیبی و حکومت چند صدساله عثمانی در جایگاه امپراطوری روم شرقی در سینه های ایشان باقی مانده که در این نزاع «یهود و مسلمان» قلباً ایشان بیهود مایلند. قتل عیسی بدست یهود هم که دیگر بفتوی پاپ منتفی شده است. دراینکه عیسی کشته شده ایشان شکی ندارند، اما معلوم نیست چه کسی او را کشته، لابد انتحار کرده است!! ...

این احساسات را سیاست، راهنمایی

« نسل ترسو و پوفیوزشان » از بین رفت ، و نسل جوان شجاع جای ایشانرا گرفتند و فلسطین را اشغال کردند و حکومت یهود را تشکیل دادند .

این مهاجرین فلسطین هم آن مهاجرین ترسو و پوفیوز نیستند ، نسل جوان حصانی شجاعی پیدا شده و اینقدر جنگ خواهند کرد تا ایندفعه تاریخ فلسطین بزبان قوم یهود تکرار شود و همین است که من میگویم تاریخ نیست مگر وقایع مکرر ! .

اما تکلیف ما با عربها ؟ مگر ما تازه با عرب همسایه شده‌ایم ؟ با ترکها پیش از عربها جنگ و ستیز داشتیم و امروز با هم برادریم ، یقین بدانید با کمی حسن نیت از دو طرف ، با آنها نیز مثل سابق ، برادر خواهیم بود .

تلخیص از مجله یغما شماره دوم سال ۲۳ مورخ اردیبهشت ماه ۱۳۴۹ .

از متوقف ساختن صنایع جنگی ، خود را ورشکست نکند .

بقای اسرائیل نیز با این وضع محال است ، اگر ناصر از بین برود یکی دیگر جای او را میگیرد و اگر تمام مصر هم بتصرف اسرائیل درآید ، ممالک دیگر عربی بسیار جدی‌تر از این وارد میدان خواهند شد .

دول بزرگ مخصوصا امریکا و شوروی اگر واقعا می‌خواهند خاور میانه آرام گردد گویشهادیاسر عرفات را بپذیرندصیهونیزمرا برچینند و یكدولت ملی مرکب از یهود و مسلمان و مسیحی تشکیل دهندتا همه برادروار باهم زندگی کنند .

اینهم حرف شد که دومیلیون مردم فلسطین آواره باشند و يك عنده اروپائی و امریکائی جای ایشانرا گرفته باشند و بگویند شما وضع موجود را قبول کنید ، چه کسی قبول میکند که ایشان قبول کنند ؟ .

قضیه مهاجرین فلسطین عین قضیه بنی اسرائیل پس از مهاجرت از مصر است . آنها چهل سال در بیابانها سرگردان بودند تا

## سوداگران جنگ

بدون شرح

بشریت مدرن هر پنج ماه يك بار در منطقه‌ای از مناطق جهان بایک پیکار و برخورد مسلحانه شدید روبرو میشود. اگر شورش‌های مبهم ، و برخورد های غیر منظم را نیز باین رقم اضافه کنیم مجموع برخورد های مسلحانه که پس از پایان جنگ دوم جهانی در جریان تاریخ اهمیت بسزائی داشته به سیصد یعنی

۷۵۰ میلیون اسلحه در دست

مردم است . فروش اسلحه

پر سود ترین معامله برای

کشورهای صنعتی است

بیش از يك بر خورده مسلحانه در ماه میرسد .  
« جرج تایلر » نویسنده امریکائی کتاب  
خود را که بتازگی در ایالات متحده تحت  
عنوان « سوداگران جنگ » انتشار یافته با  
این ارقام آغاز کرده است .

« تایلر » برای نوشتن این کتاب سالها  
زحمت کشیده و مقادیر زیادی اسناد و مدارك  
تهیه کرده است . نتیجه این تلاش يك  
کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای است که در آن نه تنها  
خرید و فروش اسلحه توسط موسسات خصوصی  
بلکه توسط دولت ها مورد بررسی قرار  
گرفته است .

با مطالعه این کتاب که نه تنها با چهره  
های « سوداگران مدرن مرك » که اکنون  
جانشین اشخاصی نظیر « بازیل زاخاروف »  
و « سام کومینک » شده‌اند آشنا میشویم ،  
بلکه بمیزان سرسام آور سلاحهائی که همه  
ساله امریکا ، شوروی ، چین ، فرانسه ،  
انگلیس ، و بسیاری از کشور های دیگری  
ببخارج صادر میکنند آگاه میشویم .

« جرج تایلر » می نویسد اکنون در  
سراسر جهان ۷۵۰ میلیون تفنگ جنگی و  
هفت تیر در دست افراد قرار دارد بعبارت دیگر  
برای هر يك تن مرد جوان يك سلاح سبك  
وجود دارد .

روش ملت های خریدار اسلحه در  
کشور هائی که پس از پایان جنگ دوم جهانی  
باستقلال رسیده‌اند تقریباً یکسان است .  
باین ترتیب که در نخستین مرحله مقدار  
کمی اسلحه به دولت استعماری سابق سفارش  
میدهند . دومین مرحله پس از چندین سال  
هنگامی که بنیان اقتصادی خود را استوار

ساختند و يك نیروی پلیس ملی بوجود  
آوردند آغاز میشود .

نویسنده امریکائی در کتاب خود امریکا ،  
شوروی ، چین کمونیست ، و سایر کشور های  
تولید کننده اسلحه را مسبب این برخورد های  
مسلحانه معرفی کرده است .

دولت انگلیس صادرات مواد جنگی  
خود را مخصوصاً بعلم مالی توسعه میدهد .

فرانسه ، ایتالیا ، آلمان غربی ، بلژیک  
بدون آنکه عواقب کار را بسنجند بی مهابا  
سیل سلاحهای جنگی خود را ببخارج کشور  
سرازیر میکنند دولتهای سوئیس و سوئد که  
دم از بیطرفی و صلح طلبی میزنند مخفیانه  
هر قدر که امکان داشته باشد اسلحه ببخارج  
صادر میکنند .

اما فروش اسلحه امروز يك « مسئله  
امریكائی » است ، در دنیا ملتی نیست که چون  
امریکا دم از صلح و آرامش در دنیا بزند  
و چون امریکا مقادیر معتناهی اسلحه و مواد  
جنگی ببخارج سرازیر کند .

امریکا پیوسته از کنترل سلاحهای  
هسته‌ای سخن بمیان میآورد ولی در مورد  
کنترل تولید سلاحهای معمولی بیش از هر  
کشور دیگر سکوت کرده است .

« تمدن تا بوده چنین بوده و این چنین  
هم خواهد بود و از این رو حرفه من يك  
حرفه دائمی است » .

این گفته « ساموئل کومینک » بزرگترین  
فروشنده خصوصی اسلحه در جهان میباشد .

رقم معامله سالانه این آقای ساموئل  
در سال به چهل میلیون دلار میرسد و در بعضی



و بین افسران و سیاستمداران که در مذاکرات خرید اسلحه شرکت داشته‌اند تقسیم شد. در سایر کشور های جنوب شرقی آسیا تکنیک ساده « فراموش کردن دسته های اسکناس » روی میز یک کارمند هنوز کاملاً رواج دارد.

در آمریکای جنوبی و تا حدی در آفریقا « فساد » و رشوه خواری به نوع دیگری رایج است، آن تهیه پست های مختلف است.

مثلاً یک ژنرال سوداگر اسلحه برای فروش اسلحه بیک کشور دوفاکتور تهیه میکند، در یکی از این فاکتور ها قیمت جزئی فروش اسلحه - مثلاً ۸۰ دلار برای یک تفنگ « ام - ۱ » آمریکائی « تقریباً تازه » (پانزده ساله) قیمت تعیین میشود و در فاکتور دیگر قیمت واقعی اسلحه (قیمت عمده فروشی) مثلاً از قرار هر قبضه ۵۰ دلار نوشته میشود. فاکتور اول که در آن قیمت هر تفنگ

از قرار قبضه ای ۸۰ دلار تعیین شده به خزانه داری فرستاده میشود و دولت توسط کسانی که در مذاکرات خرید اسلحه شرکت داشتند بهمین ترتیب پول آنها را پرداخت میکند. این واسطه ها نیز بنوبه خود پول فروشنده را بهمان قیمتی که بین آنها توافق شده یعنی از قرار هر قبضه ۵۰ دلار میپردازند و از هر یک قبضه تفنگ ۳۰ دلار استفاده میبرند.

« کومینک » در تمام جهان شش رقیب دارد که مجموعاً ده درصد بازار فروش اسلحه در دست آنها است، در حالیکه خود ۹۰ درصد معاملات خصوصی اسلحه را با بقیه در صفحه ۴۳

کشور های امریکای لاتین، ژنرالها یک تفنگ را پنجاه دلار میخرند، و هشتاد دلار بدولت خود میفروشند،

رقم معاملات سوداگران اسلحه فقط در امریکا در سال به پنج میلیارد دلار « دو برابر سال ۱۹۶۵ » میرسد. برای مثال وضع کارخانه های « کومینک » یکی از تولید کنندگان اسلحه را مورد بررسی قرار میدهیم. برای پی بردن با اهمیت موسسات « کومینک » همینقدر کافی است که بگویم که موسسه « اینترارمز » متعلق به این شخص در ایالت « ویرجینیا » ده انبار بزرگ در اختیار دارد که در آنها پانصد تا ششصد هزار قبضه سلاحهای کالیبر کوچک اضافی ذخیره شده است.

با این سلاحها میتوان چهل لشکر پیاده نظام را مسلح کرد، انبار دیگری با ذخیره ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار قبضه سلاح اضافی از همین نوع در حومه لندن وجود دارد.

این انبار ها ضمناً حاوی میلیون ها فشنگ است که نمونه بعضی از آنها در جاهای دیگر یافت نمیشود.

« کومینک » علاوه بر این یک ماشین مخصوص پر کردن فشنگ بارزش ۶۵ هزار دلار بتازگی کار گذاشته است که در تمام امریکا منحصر بفرد است.

« کومینک » بیشتر بکشور هایی که فساد، و رشوه خواری در آنجا رایج است روی می آورد. بطور کلی فروشندگان اسلحه کشور را از روی میزان فساد طبقه بندی میکنند. در اندونزی در دوران حکومت سوکارنو ۱۵ درصد به قیمت اسلحه اضافه شد

## چگونه اسلام از اروپا عقب نشست ؟

نوشته مورخان فرانسه و ارباب کلیسا راجع به جنگ عبدالرحمن غافقی و ( شارل مارتل ) سردار فرانسوی و شکست سپاهیان اسلام در دشت تور ( سرزمین شهیدان اسلام ) آمیخته به مبالغه و تعصب و حق‌کشی‌های بسیار است.

کلیسای فرانسه در این باره ، مصائب فرانسه و مسیحیت را از ماجرای جنگ مسلمانان در آن مملکت بصورت‌های پرهیجان و غم‌انگیزی شرح میدهد.

ولی تواریخ اسلامی نوشته ارباب کلیسا و مورخان اروپائی را با تردید کامل تلقی میکند . اکثر مورخان اسلامی در این خصوص با اشاره و سکوت بر گزار کرده‌اند . فقط « کندی » مورخ اسپانیائی مختصری از اقوال تواریخ اسلامی اندلس ( اسپانیا ) راجع به جنگ فرانسه در سرزمین ( تور ) را برخ ما میکشد . . .

ولی ما در هیچ يك از مدارك اسلامی که در دست داریم ، چیزی از آنچه کندی اسپانیائی از منابع اسلامی نقل میکند نیافتیم ، خود او نیز نامی از مآخذ خود نمی‌برد . مسلم است که وی مطالب کتاب خود را از پاره‌ای کتب خطی یا مجموعه‌هائی که بدست ما نرسیده است ، نقل میکند .

اگر مورخان اسلامی درباره جنگ بزرگ اسلام و فرانسه ، در سرزمین ( تور ) سکوت کرده‌اند ، بعکس مورخان اروپائی به تفصیل در آن باره سخن گفته و نجات مسیحیت از خطر اسلام و قهرمانی ( شارل مارتل ) را بیش از حد ستوده‌اند . مورخان اروپائی که غالباً از کشیشان معاصر می‌باشند ، درباره شکست مسلمانان راه اغراق پیموده از جمله نوشته‌اند که تعداد کشته شدگان مسلمین در آن جنگ به سیصد و هفتاد هزار نفر رسید ! در حالیکه فرانک‌ها بیش از هزار و پانصد کشته ندادند . ( ۱ )

۱ - این موضوع ما را بیاد گزارش خبرنگاران معاصر اروپائی می‌اندازد که از جنبه ویت‌نام یا جنگ اعراب و اسرائیل گزارش می‌دهند . می‌بینید طی جنگهای شدید و برخورد های سخت بمباران هوائی یا جنگ توپخانه یا نبرد با سلاح سبک که ویتکنگها یا فدائیان دمار از روزگار حریف در می‌آورند مثلاً مینویسند : ۴۷۵ ویت‌کنگ کشته شد و فقط دو سرباز امریکائی زخمی و یکی هم بقتل رسید ! یا ۱۸ چریک عرب کشته و ۳۰ اردنی یا مصری یا سوری بقتل رسید و ۴۰ نفر دیگر زخمی شد ولی از اسرائیلی‌ها يك نفر مقتول و دو نفر هم مختصر جراحی برداشت !

در شماره سابق گفتیم در پیکار سختی که میان سربازان اسلام و نیرو های فرانسه و فرانک های شمال اروپا در گرفت عبدالرحمن غافقی سردار بزرگ اسلام مورد اصابت تیر وی واقع شد و شهید گردید. بر اثر آن گروه زیادی از افسران و سربازان اسلام در دشت « تور » ۷۰ میلی پاریس سال ۱۱۴ هجری جان سپردند. این آخرین نقطه ای بود که اسلام در اروپای غربی پیش رفته بود. اینک آنچه مورخان اروپائی و اسلام درباره نتایج و آثار این جنگ گفته اند . . . .

منشأ این نقل نامه ای است که «دوئاکمیتانیه» به پاپ گری گوری دوم نوشته و ماجرای آن جنگ را شرح داده و پیروزی در آن جنگ را بخود منسوب داشته است. سپس مورخان دیروز و امروز اروپائی هم بعنوان یک واقعیت تاریخی آنرا نقل کرده اند. در حالیکه همگی خرافاتی بیش نیست، زیرا کلیه سپاهیان اسلام از هنگام ورود به فرانسه حداکثر از صد هزار نفر تجاوز نمیکرد (۱)

ناگفته نماند که در این جنگ سهمگین خسارات جانی و مالی مسلمانان کم نبوده است. تواریخ اسلامی هم آنرا پذیرفته است. ولی باید در نظر داشت که لشگری که از صد هزار نفر تجاوز نمیکرد نمی تواند افزون از ده ها هزار نفر باشد.

دلیلی که من می توانم بر این موضوع اقامه کنم اینست که فرانسویان از تعقیب سربازان اسلام اجتناب ورزیدند و از آن بیم داشتند که مبادا کوچ کردن آنها یک نیرنگ جنگی باشد!

اگر سپاهیان مسلمین متلاشی شده بود، فرانسویان آنها را دنبال کرده و همه را تارومار میکردند. در صورتی که آنها از لحاظ روحیه و کثرت نفرات در وضعی بودند که دشمن بهراس افتاد و از تعقیب آنان خودداری کرد.

ادوارد جیون مینویسد: این افسانه خرافی را میتوان بدینگونه مردود دانست که سردار فرانسوی ( شارل مارتل ) از تعاقب و غافلگیری سربازان اسلام بوحشت افتاد و متحدان آلمانی خود را به اوطان خویش بازگردانید!! خودداری شخص فاتح از تعقیب دشمن، دیگر فقدان خون و نیرو است. متلاشی ساختن کامل دشمن در موقعی که صفوف آنها بهم پیوسته است عملی نیست، بلکه این موضوع فقط در صورت غافلگیر کردن لشکر و عقب نشینی آنها تحقق مییابد.

البته زبان هائی که به مسلمانان رسید در نوع خود بسیار شدید ومصیبت بار بود. این معنی در کشته شدن عبدالرحمن به تنهائی بزرگترین خسارت آن جنگ بود که بود. این معنی در کشته شدن عبدالرحمن غافقی سردار نامی اسلام و تعداد زیادی از اسیران سپاه و فرماندهان وی جلوه گر شد، بلکه باید گفت شهادت عبدالرحمن به تنهائی بزرگترین ۱ - این تعداد را بعضی از مورخان غربی هم پذیرفته اند که از جمله Mezerai مورخ فرانسوی را باید نام برد. (نگاه کنید به پاورقی وی، در مجموعه Bayle ذیل کلمه Abderame).  
لطفاً ورق بزنید

خسارت آن جنگ بود که متوجه عالم اسلام گردید .  
چه وی بهترین فرمانروایان اسپانیا و بزرگترین فرماندهی بود که اسلام در غرب می‌شناخت .

عبدالرحمن غافقی تنها مردی بود که توانست با مهابت و محبوبیت خود ، اتحاد اسلام را در اسپانیا حفظ کند . بهمین جهت شهادت وی در آن لحظه حساس ضربتی بود که بر پیکر اسلام وارد شد و برنامه فتح کامل مغرب زمین را متوقف ساخت .

\*\*\*

بررسی های جدید ، برخورد قاطع اسلام و مسیحیت را در آن جنگ با اهمیت زیاد تلقی کرده و از اهمیت آثار آن و تأثیر عمیقی که در تغییر سرنوشت مسیحیت و ملت های مغرب زمین و بالمآل در تغییر سرنوشت تمام جهان بخشیده سخن گفته است . اینک قسمتی از آنچه مورخان بزرگ و متفکران غربی در این باره گفته‌اند از نظر خوانندگان میگذرد :

ادوارد جیبون مینویسد : « حوادث این جنگ گذشتگان بریتانی و همسایگان ما ( گالها ) را از اسارت دینی و اجتماعی قرآن نجات داد ! و شکوه و جلال « رم » را نگاه داشت و سقوط قسطنطنیه را به تأخیر انداخت . مسیحیت را حفظ کرد و تخم نفاق و پراکندگی را در میان دشمنان آنها ( مسلمانان ) افکند . »

ادوارد کریزی میگوید : پیروزی بزرگی که ( شارلمارتل ) در سال ۷۳۲ میلادی بر مسلمانان یافت حدود فتوحات مسلمین را در مغرب اروپا متوقف ساخت ، و مسیحیت را از جنگ اسلام بدر آورد و بقایای تمدن قدیم و بذرهای تمدن جدید را حفظ کرد و برتری قدیمی ژاد هند و اروپائی را بر ملل سامی از میان برد ( ۱ )

رانکه مینویسد : آغاز قرن هشتم ( میلادی ) از مهمترین اعصار تاریخ است در آن عصر دین محمد با تصرف ایتالیا و گال مردم اروپا را به‌راس افکند و دیگر بت پرستی ! به‌ماورای رودخانه «راین» رسید ! در مقابل این خطر جوانی از قبیله ژرمنی بنام ( شارل مارتل ) قیام کرد و سازمان مسیحیت را که مشرف به نابودی بود حفظ کرد ( ۲ ) .

در مقابل این‌عهده ، گروهی دیگر از مورخان اروپائی تا این اندازه عقیده به نتایج و آثار این جنگ دارند که از جمله «سموندی» و «میشلیه» می‌باشند . و این دو نفر اهمیت چندانی برای ( شارل مارتل ) قابل نیستند .

جرج فنلی میگوید : نویسندگان فرانسوی پیروزی « شارل مارتل » را بر مسلمانان اسپانیا خیلی بزرگ کرده‌اند و آنرا بصورت فتح درخشانی جلوه‌گر ساخته و رهائی اروپا را از جنگ مسلمانان به شجاعت فرانسویان نسبت داده‌اند .

در صورتی که این پرده‌ای است که بر روی شخصیت لیون سوم ( امپراطور قسطنطنیه ) و تصمیم او کشیده شده است . زیرا او بود که جلو پیشروی مسلمانان را برای

History of the Reformation - ۱  
Decisive Battles, of the World - ۲

رخنه کردن در اروپا گرفت (۱).

ما همراه گروه نخست واقعه سرزمین شهیدان اسلام در خاک فرانسه را فوق العاده مهم می‌شماریم و آنرا بزرگترین برخورد قاطعی می‌دانیم که میان اسلام و مسیحیت به وقوع پیوست. آری در دشت‌های «تور» و «پواتیه» مسلمانان سیادت خود را بر جهان بکلی از دست دادند، و سرنوشت جهان قدیم به یکباره دگرگون شد و پیشروی فتوحات اسلامی از مقابل ملل شمال اروپا به عقب برگشت همانطور که چندین سال قبل از آن نیز از پشت دیوارهای قسطنطنیه عقب نشست.

بدینگونه برنامه اسلام برای فتح ملت‌های مغرب زمین وخاضع نمودن مسیحیت در برابر صولت اسلام متوقف گردید، و دیگر اسلام فرصت نیافت که مانند روزی که در «سرزمین شهیدان» پیش می‌رفت به قلب اروپا راه یابد! چیزی نگذشت که اختلاف نظر میان سران مسلمین پدید آمد و همان اوقات که اسپانیای مسلمان سرگرم نزاع‌های داخلی بود، در پشت سلسله جبال پیرنه امپراطوری بزرگ فرانسه با اتحاد کلمه تکوین می‌یافت و اسلام را در اروپا دچار تهدید می‌ساخت و با سیادت و نفوذ آن بمبارزه برخاست (۲).

در مقابل تمام اظهار نظرهایی که مورخان اروپائی راجع به جنگ «تور» و نتایج آن کرده‌اند ما فقط مختصری از آنچه معروفترین مورخ شرق شناس فرانسوی گوستاو-لوبون در این خصوص گفته‌است می‌آوریم، زیرا واقعاً مصداق «در خانه اگر کس است يك حرف بس‌است» میباشد.

وی مینویسد: مسلمانان بعد از فتح اندلس (اسپانیا) چندین بار به فرانسه حمله بردند لیکن معلوم نیست که آنها هیچوقت قصدشان اقامت در آن کشور بوده است. بلکه از ظاهر چنین برمی‌آید که در این منطقه بواسطه اینکه از مناطق بارده بوده مایل به توطن نبوده‌اند. بلکه در قطعات جنوبی اروپا که دارای آب‌وهوای معتدل بود بهتر می‌توانستند پیشرفت حاصل کنند، و اینکه در بعضی قطعات جنوبی فرانسه توقف آنها طول کشید برای همین بود که آب و هوای آنجا معتدل بوده‌است...

در آن جنگ وقت شب دسته‌ای از سپاه فرانسه بقصد اینکه از پشت سر به مسلمین حمله برد از معرکه خارج شده و مسلمین برای حفظ غنائمی که با خود داشتند میدان را خالی گذاشته در نهایت بی‌نظمی عقب نشینی کردند و از همین خطای نظامی شکست خوردند  
لطفاً ورق بزنید

## ۱ - Hist. d'Allemagne

۲ - مسلمانان بعد از این جنگ نیز حملات خود را به فرانسه از سر گرفتند و سالها در فرانسه وسویس و شمال ایتالیا بسر بردند و اینطور نبود که پس از جنگ «پواتیه» بکلی از اروپا عقب نشینی کنند. ولی مسلم است که از این نقطه جلوتر نرفتند و به پاریس نرسیدند، این هم بیشتر بخاطر اختلافات و کشمکش‌های داخلی قلمرو اسلامی و نداشتن وحدت نظر و یکپارچگی سپاهیان اسلام و کادر رهبری بود.

از این رو از هم اکنون باید تصمیم بگیرد و برنامه کار خود را تنظیم کند و با عزم راسخ و اراده آهنین آماده اجرای آن باشد. آری او دیگر يك انسان عادی نیست: بشری فوق العاده است، پیامبر خدا و سرپرست جامعه انسانی است. او در این لحظه، در این جایگاه پر اہبت، در قلہ کوه حرا، بمقام نبوت و خاتمیت یعنی بزرگترین مقامی که يك انسان می تواند پیدا کند نائل گشته است.

از هم اکنون باید پرچم عدالت اجتماعی را برافرازد و منشور آزادی انسانها را صادر کند، عدالتی که با گذشت قرن ها بشریت را فرا گیرد و منشوری که در ازمنه متمادی در گوش جان انسانها طنین افکند...

محمد بن عبدالله (ص) اکنون با يك لحظه بیش فرسنگها فاصله پیدا کرده است. يك لحظه بیش او نمی دانست بشریت مفلوک و گرفتار به کجا رو آورد، چه کند و چاره کار را از چه کسی بجوید.

ولی اینک او می داند که تنها مقام صلاحیت دار و انسان غمخواری که باید این راه پر خطر را به پیماید و به تمام این مصائب و ناراحتی ها خاتمه دهد، کسی جز او نیست. بدلیل اینکه خداوند جهان، خدای خالق آسمان و زمین و این ستارگان و مهر و ماه، و این دشت های وسیع و کوه های سر بفلک کشیده از میان ملیون ها انسان بر ازنده، او را برای این هدف مقدس و بزرگ برگزیده است.

و جلالی که از هر جهت برای بزرگ مرد قریش تازگی داشت آشکار گشت و برای نخستین بار با تشریفات خاصی پیام الهی را بوی ابلاغ کرد و صریحاً گفت که خداوند جهان خود او را برای سرو سامان دادن به این همه فجایع و بدبختی ها که بشریت با آندست بگریبان است مأمور ساخته است! باید بداند که از این لحظه او پیامبر و راهبر خلق است.

فرشته وحی از وی خواست که با اراده خلل ناپذیری آنچه او می خواند، او نیز بخواند و از اینکه مکتب ندیده و درسی نخوانده است هر اسی بدل راه ندهد. زیرا خداوند چنین اراده کرده است و او هم با همان ثبات ذاتی و استعداد سرشاری که دارد باید بخواند، و خواند...

### چگونه اسلام از اروپا عقب نشست؟

و به حالت جنگ و گریز بطرف ایالت جنوبی عقب نشسته (شارل مارتل) هم از دور آنها را تعاقب می کرد، تا اینکه به «ناربون» رسید و شهر را محاصره کرد ولی نتوانست پیشرفت کند، و بعداً خود او مطابق معمول آن زمان بغارت و چپاول اطراف مشغول گردید. حتی این غارت و تاراج را بجائی رسانید که سرکردگان مسیحی برای اینکه از جور و ظلم او محفوظ بمانند به مسلمانان ملحق شده به «شارل» حمله بردند و او را عقب نشاندند!!

مسلمین شکستی را که از «شارل» دیده بودند در اندک زمانی ترمیم نموده اماکن و نقاطی را که ابتدا فتح کرده بودند در تصرف خود نگاه داشته و تا دو بیست سال توقف ایشان در خاک فرانسه طول کشید...

از توقف مسلمین بعد از «شارل مارتل» تا دو بیست سال در خاک فرانسه بخوبی معلوم میشود که فتح (شارل) دارای چنان اهمیتی که بعضی از مورخین ما ذکر میکنند نبوده است. مینویسند که شارل مارتل لشکریان اسلام را از قطعات و نقاطی که اشغال

## سیری در مطبوعات بقیه از صفحه ۳۷

کشور های مختلف در دست دارد .

یکی از رقبای امریکائی « کومینک »  
« آدام کنسولتید » میباشد که در سال ۱۹۶۵  
تقریباً ۱۲۵ قبضه تفنگ ایتالیائی وارد کرده  
است . این تفنگ ها روز سی ام سپتامبر ۱۹۶۰  
با یک کشتی ایتالیائی به آمریکا فرستاده شد  
و ۱۷ روز بعد به « جرسی سیتی » رسید و  
۲۸ ماه در انبار باقی ماند پس از آن با  
سلاحهای دیگر به یک اسلحه فروشی بزرگ  
در شیکاگو فرستاده شد .

اکنون « کومینک » با معاملات بزرگ  
اسلحه که انجام میدهد تنها جانشین بزرگترین  
فروشنده اسلحه « بازیل زاخاروف » بشمار  
می رود .

خوشبختانه در سال ۱۹۳۶ هنگامی که  
ثروتمند ترین مرد اروپا بشمار میرفت  
در گذشت .

« زاخارف » باقتضای موقع از هر  
انگلیسی انگلیسی تر ، از هر فرانسوی فرانسوی  
تر ، و از هر روسی روسی تر ، میشد .

پیوسته تغییر رنگ میداد .

به هفت زبان آشنائی کامل داشت .

« زاخارف » که یونانی بود دوست  
صمیمی « لوید جرج کلمانسو » و « وینزلوس »  
نخست وزیر یونان ، « هیرام ماکسیم » پدر  
مسلسل های ماکسیم بود ، و بعد ها با  
« کروپ » و « هیتلر » نیز طرح دوستی  
ریخت .

او که عصاره فساد بود هزار نیزنگ  
میزد . می دزدید ، قانون را زیر پا میگذاشت ،  
خیانت میکرد در نخستین جنگ جهانی موفق  
شد که متفقین را از بمباران بعضی از شهر  
های اشغالی آلمان باز دارد ، ولی طولی  
نکشید که معلوم شد او برای حفظ منافع خود در  
محل و کارخانه هایی که در این شهر ها  
دائر کرده بود باین اقدام متوسل شده است .

زاخارف در عین حال به دو طرف  
متخاصم اسلحه می فروخت و از سی و یک  
ملت بدریافت ۲۹۷ نشان افتخار نائل شده  
بود . !!!  
تلخیص از اطلاعات

مورخ ۱۹۶۸ و ۴۹۰ صفحه ۶

نموده بودند نتوانست خارج سازد ، بلکه از جلو آنها رو بهزیمت نهاده مسلمین را باتمام  
ایالاتی که در تصرف داشتند بحال خود باقی گذاشت . تأثیر این فتح همینقدر بود که در  
حمله به شمال فرانسه از جرئت و جسارت مسلمین کاست والبنه این یک فایده بزرگ بود  
که حاصل گردید ولی آنها نه باندازه ای است که مورخین آنرا با آب و تاب بیان نموده اند .  
مورخین که فتح « تور » را بی نهایت اهمیت داده اند مینویسند که اگر مسلمانان  
در « تور » شکست نمی خوردند در خاک فرانسه پیشرفت نموده و بالاخره مالک اروپا  
می شدند و بعد چنین سؤال میکنند که اگر یک چنین اتفاقی می افتاد چه رستاخیزی برای  
نصارا زیر پرچم اسلام پیدا می شد ؟

این مطلب که اروپا چه صورتی بخود می گرفت از دیدن اندلس ( اسپانیا ) میتوان  
آنرا کشف نمود ! وقتی که دیده شد اندلس در یک چنین عصری که اروپا گرفتار توحش  
بربریت بود تحت حکومت مسلمین اعلی درجه تمدن را حاصل نمود ، البته میتوان گفت  
که ملل مسیحی اروپا نظر به تمدن آن عصر از تسلط و نفوذ مسلمین بهره برده و استفاده  
می نمودند و هیچ ضرر و نقصانی به آنها نمی رسید !! ( ۱ ) .

۱- تاریخ تمدن اسلام ص ۹۰ تا ۹۷ .



## آیا حق داریم

### از فلسفه اسلام سؤال کنیم

اگر در مباحث دینی حدود و شروطی که یادآور شدیم مراعات گردد نه تنها بحث در فلسفه احکام و تحقیق و تتبع در علت و فواید وجود آنها بلا نتیجه و گمراه کننده نخواهد شد بلکه در مواردی کاملاً مفید و منشا ایمان راسخ هم تواند بود.

باید توجه داشت که علاقه بدانستن فلسفه احکام و تعالیم دینی، یک تمایل اصیل و کشف منطقی صحیح است که امروزه مورد توجه افکار عمومی بوده و میتوان اطمینان داشت بجز موارد استثنائی خاصی ( که تعدداً سئوالاتی نامانوس ولاینحل برای ایجاد شبهه از جانب مخالفین دینی از روی لجاجت و عناد طرح میشود ) تقریباً همیشه طرح سؤال ناشی از علاقه بدین و علاقه به علم و دانش است هر چند که سؤال کننده فردی کم اطلاع باشد.

استاد محترم در مقاله اول خود (۱) تصریح فرموده اند « .... بعقیده اینجانب که مستند بتجربه های زیاد و ادله فراوانی است : الترام بیان فلسفه و علت برای « همگی » عبادات و احکام و سایر شئون دینی و تطبیق پاره ای از آیات قرآن کریم با علوم قدیم یا جدید نه اینکه دارای سود و مصلحت است بلکه از نظر کلی و اصولی زیانهای بسیاری متوجه دین و پیروان دین میکند و گاهی دلیلی بدست مخالفان میدهد » سپس دلایلی ارائه نموده و از دلیل اول نتیجه گرفته اند که « بیان فلسفه احکام ضروری نبوده و گرنه خود آورنده دین اسلام به بیان فلسفه آنها می پرداخت و بر پیروان خود او گذار نمی کرد و اعتقاد باینکه پیشوای بزرگ اسلام تشریح علت احکام را بر عهده دانشمندان گذارده است در حقیقت به پیامبر اسلام بطور ضمنی نسبت بیعدالتی داده است » گرچه معظم له این نتیجه را در مورد تمام احکام با آیات تعمیم نداده اند اما از مفاد کلیه مطالب دو مقاله چنین برمی آید که رویهم رفته فایده بررسی و مطالعه فلسفه احکام را غیر لازم و مضر و بلکه وسیله تولید فساد نیز دانسته اند.

۱ - رجوع شود به شماره دوم سال ۱۱ صفحه ۲۷ ( بحثی درباره فلسفه احکام )

اگر مطابق نظریه استاد محترم ، بیان فلسفه احکام ضروری نبود پس در پاسخ سؤالات بیشماری که درباره حکمت و اهمیت تعالیم و دستورات مختلف دین اسلام از پیشوایان عظام (ع) میشد چرا آنها بطرح دلیل و شرح علت می پرداختند مثلاً وقتی از حضرت رضا (ع) سؤال کردند « چرا خداوند زنا را حرام کرده » فرمودند « علاوه بر سایر مضرات دیگر زنا موجب انهدام عواطف در اجتماع میگردد » یا اگر توجهی به تعالیم حضرت رضا (ع) و حضرت صادق (ع) در کتابهایی همانند «طب الرضا» و «طب الصادق» شود در آنجا از فواید دستورات بهداشتی اسلام و یا فواید میوه ها و غیر آنها بحث بمیان آمده و بامرونی در مورد بسیاری از دستورات بهداشتی دینی اشاره شده است که براساس حکمت و فواید استوار میباشد اگر بحث در علت و حکمت تعالیم اسلامی صحیح نبود ، چرا در برخی از موارد علت را بیان داشته اند و یا به برخی از سؤالات پاسخ حکمت آمیز داده اند ، و بایک توجه به سوابق امر معلوم میگردد که پیشوایان ما از تعلیم و تشریح علت و حکمت دستورات همیشه ، خودداری نمیکردند بلکه در مواردی کاملاً علت را تشریح مینمودند و اگر پیشوایان بزرگ علت و حکمت برخی از دستورات دینی را تشریح نکرده اند و یا برخی را برای کمی استعداد سؤال کننده و یا بهر علتی مسکوت گذارده اند هرگز از این موارد کم نمیتوان نتیجه کلی گرفت که توجه و تشریح حکمت تعالیم صحیح نبوده است و نکته جالب تر از همه اینکه خود پیشوایان هرگز پیروان خود را از تشریح علت و درك حکمت تعالیم دینی منع نکرده اند و تاکنون حتی یک خبر صریح و صحیحی هم وجود ندارد که به مجاز نبودن تشریح فلسفه احکام تصریح نماید و بالعکس در آیات قرآن و سخنان ائمه اطهار صراحتاً امر به تعقل و تفکر و تأمل شده که تعمق در حکمت احکام نیز از آن جمله می باشد و واضح است که مقصود از این امر بی بردن به علت و حکمت دستورات و اهمیت حیاتی آنها است .

تحصیل علم وقتی توأم با کنجکاوی از مصالح باشد منشاء اثر و حائز اهمیت است و گرنه حتی تحصیلات عالیه دانشگاهی در ردیف محفوظات قرار خواهد گرفت و بهمین ترتیب حفظ آیات قرآن یا هزاران خبر بدون عطف توجه به علت و حکمت و اهمیت آنها در ردیف محفوظات ذهنی و اندوختنی ها خواهد بود که فائده زیادی نخواهد داشت .

بهر حال بررسی فلسفه یک موضوع ( بخصوص در محدوده دستورات دینی اصیل که مسلم باشد از جانب خداوند صادر شده است ) و آشنا شدن به حکمت آن هیچ لطمه ای و صدمه ای دربر ندارد و اگر اصولی تحقق پذیرد ، خیر کثیری هم بدنبال خواهد داشت با اینحال آیا همچنانکه در مقاله های استاد آمده « ... اگر فلسفه و علت احکام روشن شود باز نتیجه بسیار زیان آور و بقول اهل منطق و اصول « تالی فاسد بزرگی » بر آن مترتب نطفاً ورق بزنید

## آیا حق داریم از فلسفه اسلام سؤال کنیم؟

میشود که قابل جبران نیست و آن تعمیم و گسترش علت است در هرامری که اثر مزبور را بدست آورد ... « نیز زیان و انحراف وتالی فاسد بزرگی خواهد داشت ۱۹.

استاد محترم درجائی فرموده‌اند « آنچه بر جوینده دین کامل لازم است آنستکه باندازه توانائی در جستجوی راه راست و دینی درست کوشا و پویا باشد و چون از راه دلیل و یقین به مقصود خود رسید و پیغمبر راست گفتار را شناخت و بدستورات خدائی او آگاه شد دیگر بی چون و چرا باید بهمه دستورات ایمان آورد و بدانها عمل کند و برای اجرای هر دستوری فلسفه آنرا نپرسد که درك آنها برایش فوق فهم و شعور وی میباشد چنانکه وظیفه مریض پیدا کردن طیب حاذق است و حق ندارد پس از گسرفتن نسخه و دستور معالجه از وی فلسفه کیفیت معالجه و علت دارو ها را بپرسد زیرا اگر مریض دارای آن ادراك و فهم باشد نیازی بپزشك ندارد ... » روی این شرح بررسی فلسفه احکام را معظمله مطرود و ممنوع دانسته‌اند . ولی آیا این راه و روش تحقیق صحیح است ؟! و این چنین استدلال از نظر سیر تکامل روحی بشر درجهان علم و عقل درست و موجه تواند بود ؟!

اگر مریض به طیب مراجعه کرد و طیب برایش داروئی تجویز نمود حال اگر مریض درحال مرض بخواهد بعلت پیدایش بیماری و پیشگیریهای مقدماتی لازم برای جلوگیری از ابتلاء مجدد پی‌برد و یا بکیفیت دارو آشنائی حاصل کند ، مگر کاری غیر معقول کرده است ؟! ممکن است گفته شود مریض هر گز نمی‌تواند مثل طیب به ماهیت موضوع پی‌برد اما هر مریض ممکنست بقدر معلومات و اطلاعات قبلی و برحسب مراتب عقل و علم و ادراك و حضور ذهن خود تا حدودی بموضوع آشنا شده و تکلیف خود را برای آینده بداند ، و از طرفی اگر مریض بجای فردعادی يك دانشجوی طب بود ، یا يك طیب متخصص درهمان رشته ، آیا حق ندارد از ماهیت مرض خود از پزشك معالج سؤال کند و بر معلومات خود بیفزاید ؟! پس در این مورد مسئله اصلی آن نیست که غیر عالم از عالم سؤالی نکند و عوام حق ندارد حکمت مسائل را از خواص بپرسد ، بلکه اصل آنست که سائل آن چنان سؤالی ، قبلاً از راه تحصیل علوم و حقایق ، خود را برای دریافت پاسخ صحیح و اصولی سؤال خود آماده نماید و از آن پس در مرحله دوم باید بداند که سؤال خود را از چه کسی بپرسد تا باخذ نتیجه مثبت و مسلمی ( اگر در حدود فهم و علم بشر است ) نائل آید.

ناگفته نگذیریم بطور کلی این يك نقص اساسی است که اکثراً بررسی کنندگان تعالیم اسلامی هر حکم و هر امری را از نظر اسلام بصورت منفرد مورد مطالعه قراردادند و گاهی ارتباط اصیل و عمیق و تاثیرات ظریف و دقیق دستورات دریکدیگر و پیوند ظاهراً نامحسوس تعالیم را باهم ( که اکثراً اجرا یا عدم اجرای هر يك ، اثرات غیر مستقیم مفید یا مضرى در کیفیت اجرا واخذ نتیجه کلی و اساسی در روی دیگری دارد ) نادیده

## نقش ایمان ...

بقیه از صفحه ۲۸

البته ایمان به خدا و مذاهب صحیح و خالی از خرافات و تحریف و نقیصات منفی می‌تواند این اثر را داشته باشد که نمونه آنرا در نقش فعال اسلام در آزاد ساختن ، قسمت قابل توجهی از مستعمرات آفریقائی و آسیائی می‌توان یافت . (۱)

از مجموع این گفتار نتیجه میگیریم که اثر آرامبخشی ایمان به آن مبداء بزرگ

مطلبی است که همه موافقان و مخالفان آن مبداء در آن اتفاق نظر دارند ، وهمه میگویند ایمان به خداوند - قطع نظر از هر چیز - اثر فوق‌العاده‌ای در تأمین آرامش روحی انسان دارد .

سخن خود را در این بحث با گفته‌ای از ارنست آدلر پزشک و جراح معروف پایان میدهیم ، او میگوید :

« بسیاری از بیماریهای عصبی نتیجه ترس و اضطراب و نگرانی است ، و اگر ترس و اضطراب را با اعتماد به خدا زایل کنیم فوراً بیمار بهبود می‌یابد !

بار دیگر تکرار میکنیم که فعلا می - خواهیم مسئله ایمان بخدا را از نظر اثرات مختلف آن ارزیابی کنیم ، اما اثبات این مسئله از نظر فلسفی بحث جدا گانه‌ای دارد .

۱ - ممکن است گفته کمونیستها در باره پاره‌ای از مذاهب ساختگی و استعماری ، یا مذاهب آسمانی که با خرافات فراوان آمیخته شد ( مانند مسیحیت کنونی ) صادق باشد ، برای توضیح بیشتر در این قسمت به کتاب فیلسوف نماها مراجعه فرمائید .

می‌گیرند ، و چون در آن حالت هر گر به نتیجه مثبت و مسلمی نمی‌رسند ( و هر گر هم نخواهند رسید ! ) چه‌بسا که نقص حاصل از روش و رفتار خود را منتسب به نقص در آن مورد از احکام و تعالیم اسلام می‌نمایند و فراموش کرده‌اند که يك يك تعالیم اسلامی در عین حال که منفرد موضوع و مورد خاصی را از لحاظ فرایض معینی تعقیب می‌کنند اما از لحاظ اخذ نتیجه قاطع عالی ، تمام این دستورات متفقا و مجتمعا منشا اثر می‌گردند و بعبارت دیگر بدانسان که از اجتماع سلول ها و نسوج و اعضاء و از همکاری و هماهنگی دستگاههای مختلف بدن بالاخره يك کالبد زنده کامل و واحدی بوجود می‌آید یعنی بيك نتیجه عالی و کاملی مانند بر خورداری از نعمت حیات و تندرستی منتهی میگردد در حالیکه هر يك از سلول ها و نسوج و اعضاء منفرداً موجودیت مستقلی داشته و بنوعی در بدن مشغول انجام وظیفه بوده و منشا اثرند در این مورد نیز توفیق اخذ نتیجه صحیح و عالی و کامل در جریان زندگی در تحت لوای يك دین حقیقی و کاملی ( بمانند اسلام که تعالیمش شامل نکات و دقایق باریک بشمار و نامتناهی است ) تنها وقتی ممکن است بسرحد کمال مطلوب برسد که تمام دستورات و تعالیم را توأما و همه‌جانبه بمعرض اجرا گذارند نه اینکه سالیان درازی عمر را در کسالت و رخوت و بطالت گذرانده و از تحصیل علم و کوشش در درك حقایق غفلت ورزیده ، آنگاه در همان حال جهل مرکب ، سؤال بزرگ را مطرح و انتظار حل معجز آسای معما را داشته باشند .

( دنباله دارد )

## هنگامه بعثت

بقیه از صفحه ۱۳

برخاشجوی و دست بگریبان ، گاهی این زبرین است و آن زبرین، و گاهی برعکس، و این کشتی در میدان پر آشوب جهان همواره برپاست و دوازده خدای بجهت دیگر بنام امشاسپندان همچون میترا ، اوستا ، وایو ، بهمن ، آشا، خاشا تروا ، ارمی تی، هورواتی، امریبات که همه کارگزاران دولت خدایند و پروردگاران جهان هستی ، ولی آفتاب را نیز باید پرستید که مهر تابان است و کانون حیات جهان .

و دیگر آن خدایان که در زمینند و بگفته خسرو پرویز ، آدمی فنا ناپذیرند از میان خدایان و خدائی بسیار جلیل در میان مردگان ، و هرکس که خواهد بر ایوان کسری پاگذارد بایستی در برابر درگاه نماز برد و به آستانش نیایش برد و دهان بادستمالی بر بندد که مبادا تنفس او فرهی یزدانی را به پلیدی کشد .

و این پرویز را بایستی پرستید هر چند که دار عیسی را می دزدد و بازانان پارس و هند و ترک و عرب و ارمن ، درمی آویزد و هزاران تن از این شوخ چشمان در حرم سرا دارد و مردمان به بیوغ بردگی می کشد و بر تخت خویش به حمایت بیگانه تکیه می دهد .

و آن یزدگردش که در بستر دختر خویش می خسبد و با او در می آمیزد و بهنگام فرار هزاران رقاصه خنیاگر بهمراه می برد و آنسان از ملت خویش بدور است که به تنهایی به آسیائی پناه می برد و دشمنه ماهور برجگر - گاهش فرو می رود .

و دیگر سخن از عرب گفتن را چه فایده ، که تشنه رسوائیش از «ابوقبیس» به «عکاظ» افتاده و به غارت و کشتار مفاخره است و

فاحشه خانه هایش پرچم دارد . و خدایان دروغینش بر طاق کعبه نهاده است و دیگر خدایان در قبیلها و بیابانها ، و خداهای خانگی که از فطیر و خرما و خمیر می سازند و می پرستند و می خورند و در کام تاریکستانی ترسناک و وحشتزای ، صدای چکاچاک شمشیر است و ضجه دختران زنده بگور شده و نفیر ستمگران و ناله ستمکشان و همه جا و همه سوی گمراهی و فساد و عفونت و نادانی و ناتوانی .

محمد (ص) دیدگانش را از این مناظر رعب انگیز برداشت و ناله ای در حلقوم پاکش سر کشید و چهره براقی دوخت دور دست و ناآشنا، پر فروغ و حیات آفرین والهام بخش، آنجا که پرده های ملکوت را یکسو نهاده اند و خورشیدها بر غلنگ بی رنگی می تپند و آسمان از ستارگان تهی است و تنها یک نور بر آن می تابد، نور (الله) فروغی که از جمال جمیل معبود ازلی می تابد و بر هر نشئه رشدهای می افکند و بر هر زجاجه پرتوی و بر هر چراغدان درخششی و بر هر شجر آوازی که انی انالله رب العالمین . و امشب که ماه بریست و هفت مدرج گذشت و نیم حلقه ای زرین بر گوشوار آسمان افکند ، حراء تاریک بود و محمد (ص) تنها ، خدیجه و علی (ع) دیروز قرص نان و کوزه آبی برایش آورده و رفته بودند و او همچنان بردامان مادر طبیعت یتیم بود . یتیمی که پدر انسانیت گردید و هستی را سکه ای کردند و به مشتش نهادند و او این سکه را بخاک افکند و گفت خدایا خودت را می خواهم .

گامش خارهای مغیلان را درهم می شکست که رژیم او دشمن خواری است و سنگ ریزه ها را بدره می افکند که آئینش با



خواری و ناتوانی درستیز .

بزایوه غار رفت و طلاق باز از آستانك  
غار به آسمان دیده دوخت تا خوابش گرفت  
گریانش باز بود و سینه‌اش عریان ، همچون  
جهانی گسترده که ابدیت بر کمرانه‌اش  
توانست پهلوی زد و زورق آسمان در يك  
گوشه‌اش می‌گنجید و جز خدای همه  
هستی های خلق و امر دستخوش موجی  
بود از بیکران دریای جانش .

یکباره همه هستی فرو مرد و روح  
آفرینش در يك پرتوجای گرفت و مشیت به  
تکان آمد و حکمت جان گرفت و علم غیب  
الغیوب موجی از بیکران اقیانوس الوهیت  
بر کشید پایدار و هستی آفرین وبی منتهی ،  
آنگاه یکره از اوج هیمنه الوهی بر حوض  
حجاز سر کشید و سینه محمدرضا بشکافت و جام  
جانش را لبریز کرد .

حکمت آفرینش را در کتابی نهادند و  
آن مصحف را در حریری آسمانی که تار و  
پودش را علم و مشیت شکل می‌داد پیچیدند  
و بدستش دادند و گفتند : بخوان .

و آن درس ناخوانده مکتب ندیده  
گفت : نتوانم بخوانم . . .

آنچنانش فشرده که آخرین غبار  
مادیت از استخوان سینه‌اش بر خاست و محدوده  
و محصوره جانش به ابدیت پهلوی گرفت و مزرع  
سبز فلک ، لگد کوب پای نشاطش گسردید  
و دستی از آستین گشاده‌اش بالا داشت و همه  
دانشهارا در مشتش یافت ، قلمی و کتابی و  
دواتی بدستش دادند از نور و قدس و روح و  
از حراء بزیرش فرستادند تا معلم کل انسان  
گردد .

مکتب را در دامان کعبه گشود و در  
حجر اسماعیل درس آسمانیش را بیاغازید و  
ندایش تا ژرفای جانها فرو می‌رفت و سخنش  
مغر استخوانها را می‌گداخت ، پا برهنه ها

به پیشوازش آمدند و دنیاپرستان و دژخیمان  
به او دندان نمودند و او همچنان آرام در پیچ  
و خم کوچه های مکه می‌گذاشت ، و پاهای  
خون آلودش که خار ستم دشمن در آن  
خلیده بود به استواری ارکان حقیقت پیش  
می‌رفت و سرش از زیر خاکستر یهودیان  
سر می‌کشید و به ایوان آسمان می‌پیوست و  
آنجای ، از اوج سپهر الهام ، ارمغانی نوین  
به توده انسان می‌بخشید ، خلاق و فرهنگ  
آفرین و آدمی ساز و شقاوت کوب .

اشراف زورمند و زرآلود قریش و  
احبار یهود و دیگر کسان می‌گفتند : این همان  
یتیم عبدالمطلب است که اینك از برگزیدگی  
خدای سخن می‌گوید و بیانی جاودانه دارد  
و بردگان به گرد خویش فراهم می‌آورد. این  
که تا دیروز آرام بود و سردر گریبان و امروز  
این چنین کانون انفجار و سلسله جنبان نهضت  
و انقلاب ، بلی .

او درس ناخوانده و یتیم و تنها و  
گرسنه به حراء رفت و امروز اینسان مجهز  
و نیرومند بازگشته است کلاه گوشه‌اش از  
آفتاب گذشته و نشان ثولاک گرفته ، نعلینی  
از اخلاص در پای و چوقه‌ای از پارسائی  
در بر ، عصائی از توکل در کف و شمشیری از  
مجاهدت بر دوش ، کتابی از حکمت در آستین و  
خامه‌ای از دانشهای نخستین و آخرین در  
دست ، کمر بند همت بر میان دارد و هیجان  
خلاقیت در طپلسان ، خاتمی از ختمیت  
بر انگشت ، همان سیابه که ماه می‌شکافتد و  
بیک اشارت انسان را از خاک بر افلاک می‌کشد ،  
لینخد مهر بر دهان و نیروی الهی در روان ،  
دامانش سرچشمه‌ای از پاکدامنیا و اندیشه‌اش  
فروغی از حکمتهای لایزال و جانش جامی  
لبریز از صهبای عرفان ، آنچنانکه در خمخانه  
طهور اشراقش ، باده فروشان برهنه پای از راز  
لطفاً ورق بزنید

جهان بهتر از پیر مغان آگهی یابند و سر در میخانه‌ای نهند که طرف بامش به فلک سرزده دیوار بدین کوتاهی .

و اگر آنروز تنها به « جبل النور » برآمده اینک تنها نیست ، آدم صفی‌توبره‌ای از توشه به همراهش دارد و ابراهیم با تبر بت‌شکنی در التزام است ، داود کرسی قضاوت برداشته و سلیمان پرچم حشمت ، یوسف گوهر صدق به صندوق عفاف می‌کشد و لقمان پیراهن حکمت بر تن ، شعیب ، گوینده راز بقیت‌الله است و ایوب نگهبان دژ های شکیبائی ، یحیی سر خونین برتشت مبارزت نهاده و زکریا تربت عبادت از محراب به سبجه کشیده و مریم خوان مائده بردست گرفته و موسی یدییضا در جیب و عصای ازدها آسا بر کف ، و مسیح شیپور نفضه جانبخی بر دهان و اینان طلایه داران نهضت محمدند و مبشران انقلاب اوی .

و این محمد (ص) است سالار انبیاء که اولین است و آخرین ، ملح اول است و حلواى پسین میوه درخت نبوت و ریشه شجره رسالت ، و من نمی‌توانم که دریابم چگونه این اضداد در شخصیت این بزرگ مردهاشمی فراهم آمده و نه آنانکه حکمت مشاء خوانده‌اند و در آتن و اسکندریه ، فلسفه آموخته‌اند ، نه تالس که هستی را از آب و بر آب می‌داند و نه دموکریت ، که از ذرات لایتجزی و نه فیثاغورث که از عدد و نه آن دیگر که از آتش و نه اینان که طرفدار فلسفه هیچ و پوچند و نه آنان که معتقد به صدفه و ماده ، و نه هیچکس دیگر ، جز آن مهندس منت‌گذار که خمیره محمد از نورخویش پدید آورد و بدست خویش قلبی در سینه‌اش نهاد که مرکز انفجار بعثت بود و مولد نیروهای خیزش انسانی و تحرك جاودانی انسانها ، و جهشها و جنبشهای آنان در هر روز و روزگار

از هر سرو سردار در هر ارض و دیار ، مادام که زمین بر مدار خورشید می‌گردد و قلبهائی کلابی شکل در پشت دنده‌های عنصری بنام انسان می‌تپد .

او مبعوث است و سلسله جنبان بعثت و حضرت باعث او را برانگیخت و برکشید و بر نشاند . ولی او خود نیز باعث است و انگیزاننده ، تا نیروهای فطرت و قدرت های اندیشه در اندرون انسان برانگیزاند و نیروی آدمی به تحرك افکند و تارهای بی‌خبری برچیند و پرده های سکوت بدر و تاریکیها برچیند و پرده‌های سکوت بدر و تاریکیهاییک سوی نهد و روان آدمی به اوج هستی نامتناهی بالا کشد ، تا بدانجای که جمعی برهنه پای برفرق فرقدان نهند و بیت‌الحکمه سازند در بغداد و رصدخانه در مراغه و هفتاد کتابخانه در قرطبه و مدرسه‌ها به نیشابور و روم و بغداد ، و قسطنطنیه را بصورت اسلامبول در آورند و جابر پدر شیمی شود و ابن هیثم رهبر هندسه و فیزیک ، بیرونی آسمانشناس گردد و پسر سینا طب و فلسفه آرد و رازی لابراتوار بسازد و ابن حوقل و ابن بطوطا جهان را در نوردند و بتانی‌ها و ابن رشد‌ها حلقوم استولاستیک بفشارند و غزالی‌ها و ملاصدراها قالب خشت کهنه‌های فلسفه و تصوف به آتش فکنند و خشت‌نو از قالب دیگر زنند و پیش تازان تمدن اسلامی ، یکره به اروپا نازند و کشور گل و ایتالی و سیسیل به روشنگری حکمت قرآن منور دارند و در تاریکی قرون وسطائی نوری در اندیشه آلبرت‌ها و راجریکنها و کانت‌ها و دکارت‌ها افکنده و تاروپود حکمت مدرسه‌ای اروپا از هم بگسلند و رژیم پوسیده کلیسارا بدست ولترها و ویکتور هوگوها از هم پاشند و مسیحیت را از صحنه زندگی مدنی ، به کنج روستاها افکنند و تولستوی‌ها و نویسندگان موسوعه‌ها



و آنسیکلاپدیاها پنبه بیباها بزندان و اوراق عهدین و ورق ورق، به مدیترانه و مانش و اطلس افکنند و بنای انسانی را پی ریزند بدانسان که خلقها بر خیزند و از حلقه حلقه دود بخور کشیشان، فرار کنند و حلقه های زنجیر مدینیت را تا ماوراء جو و ژرفای اقیانوسها امتداد دهند و قوی ترین انرژیهای طبیعت را به استخدام کنند.

وای چه بی انصاف. آن دهان و قلم که محمد عزیز را با روح قدوسی و جان کروییش با سقراط و بودا و لائوتسه و زردشت قیاس گیرد.

محمد (ص) جان جهانست و عصاره هستی، خلیفه الله است و مرآت تجلیات الله، روحش فروز شگاه فروغ رهنمونی است و قلبش گنجینه اسرار ازلی و صفات خدای در پیکرکاهش نمودار است و هر کس او را بنگرد خدای را دیده است.

ومن در آن روزگار که پاک بودم و بی غشی، و هنوزم غبار مادیت تا بدین اندازه بر آئینه جان نشسته بود او را به رؤیا دیدم و هنوز هم به نیکی بخاطر دارم که از پیچ کوچه مدینه به میدانی آمد آرام، در یک پیراهن سفید و چشمانش در نهاد مژگانی بلند و سیاه، بر زمین می نگرست، و این خوی او بود سراسر حیا و آزر و خود فرمود: مردمی که آزر ندارند ایمان ندارند و امروز سخن راستینش بحقیقت پیوسته که دهها هزار مردوزن بی آزر در آغوش امواج دریا فرو می روند و گوهر عفاف خویش به دزدان دریا می بازند و حقیقت ایمان از صحنه جان خویش فراری می دهند و این است روز سیاه ما و دیده بی آرمیها.

و تو ای محمد عزیز، ای فروغ جاودانه، ای تندیس یزدان نما، ای روح هستی و چراغ آفرینش، ای شاهکار خلقت،

ای سرچشمه خیرها و پاکیها و زیبائیها، باتو هستم ای کانون حکمت ازلی، جانم و خاندانم و عشق و هستی و دار و ندارم فدای یک ناخت باد. ناخنی که به غمخوارگی پشت امت خارد و هزاران گره از معضل انسان گشاید و چون هلالی بر آسمان برآید.

این تو بودی ای نسخه احدی لاهوت، ای برتر از خیال و گمان و وهم و زهرچه گفته اند و شنیدیم و دیده ایم که خدایت طوق عبودیت برگردن نهاد تا عباد او را از پرستش بتهای زرین و چوبین و گوشتین برهانی و به قلّه توحید حق رسانی.

تو زنجیر بند گیاه شکستی ورشته تجاوز و ستم گناه پاره کردی زورمندان از تخت کبریائی بزیر افکندی، تازیانه استعمار از دست استعمارگران گرفتی و بردوش سطر خودشان کوفتی، کاخها در هم کوفتی و کوخها بر آوردی، به انسان آزادی دادی و رسم دادگری گستردی، فرهنگ و اخلاق به ارمغان آوردی و سیاهی و تباهی وزشتی و کاستی درهم نبستی، از بزچرانی چون ابن مسعود مفسر قرآن و مترجم لسان یزدان ساختی و از صحرا گردی چون ابی ذر، پیکار جوئی ضد ستم و یکتا پرستی پر خاشجوی پدید آوردی، بلال سیه پوست و آزرده را بپام کعبه فرستادی و شعار گوی نهضت خویش ساختی و جوانانی چون مصعب و اسامه را فرمانده کل قوا و ابلاغگر پیام خدا کردی. شریعت جاوید و ارزنده و زنده، دور دور از اندراس و فرسودگی خارج از پراثر زمان و مکان، سرکشیده به آستان قدسیان و دامن زده بر صحرای بی منتهای ابدیت، سیاه و سفید و زرد و سرخ در یک صفا آوردی، فرمانده و فرمانبردار کنار هم نشاندی و ژنده پوشان و سرافرازان بربک منهج راندی،

بقیه در صفحه ۶۶

نقل و ترجمه از روزنامه  
ماین پست Main-Post

شماره ۱۴۳ بتاريخ ۲۶  
ژوئن ۱۹۷۰

## مرگ بهتر از خون سیاه

مجلس شهر آمریکائی  
لوئیزیانا «Louisiana»  
موافقت نکرد که قانون  
مصوبه سال ۱۹۵۸ را که در  
آن اجباراً تاکید میکند  
« هنگام تزریق خون به  
مریضها بایستی به رنگ  
اشخاص توجه کرد و خون  
سیاه برای مریضهای سیاه  
و خون سفید برای مریض  
های سفید » لغو نماید .  
به پیشنهاد آقای ارنست  
موریال Ernest Morial  
تنها نماینده سیاه در مجلس  
برای لغو قانون فوق ۴۳  
نفر رأی موافق دادند در  
صورتیکه برای قبول پیشنهاد  
یا « تصویب پیشنهاد » ۵۳  
رأی لازم بود .

## آئین اسلام با تعیین جانشین ... بقیه از صفحه ۲۵

هان ای مردم بر قرآن و عترت من پیشی نگیرید ، و در

عمل به هر دو ، کوتاهی نورزید که هلاک میشوید ،

در این لحظه دست علی را گرفت و او را آنگذر بلند  
کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت ، و  
اورا به همه مردم معرفی نمود سپس فرمود : سزاوارتر ، بر  
مومنان از خود آنها کیست ؟! همگی گفتند ، خدا و پیامبر  
او دانا ترند ، پیامبر فرمود : خدا مولای من ، و من مولای  
مومنان هستم ، و من بر آنها از خودشان اولی و سزاوارترم .  
هان ای مردم : من کنت مولاه فهذا علی مولاه (۱)  
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض  
من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله ، و ادبر الجمع معه  
حيث دار : هر کس را من مولایم ، علی مولای او است ، خداوند  
کسانی که علی را دوست دارند ، آنان را دوست بدار ، و  
کسانی که او را دشمن بدارند دشمن دار ، خدایا یاران علی را  
یاری کن ، دشمنان علی را خوار و ذلیل نما ، و او را محور  
حق قرار بده .

مردم اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد ،  
اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام  
ديننا (۲) امروز دین شما را کامل نمودم ، و نعمت را بر شما  
تمام کردم و اسلام را یگانه آئین انتخاب کردم .

در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد ، سپس  
افزود : خدا را سپاسگزارم که آئین خود را کامل کرد و  
نعمت خود را به پایان رسانید ، و از وصایت و ولایت و  
جانشینی علی پس از من خشنود گشت ، سپس پیامبر از نقطه  
مرتفع فرود آمد و به علی فرمود : در زیر خیمه ای بنشیند ،  
تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به  
او تبریک گویند ، پیش از همه ، شیخین به علی تبریک گفتند و  
او را مولای خود خواندند .

حسان بن ثابت فرصت را مغتنم شمرد با کسب اجازه

۱ - رسول خدا برای اطمینان خاطر این جمله را سه بار تکرار  
کرد که مبادا بعد ها اشتباهی رخ دهد ۲ - مانده آیه ۳

ارنست موریال Ernest Morial توضیح داد که هیچگونه دلیل علمی برای تقسیم بندی کردن خون سیاه و سفید وجود ندارد. او از مجلس تقاضا کرد که بجای احساسات با عقل و خرد فرمانروائی کنند، باین تبعیض نژادی خاتمه دهند و بودجه تعیین شده از طرف دولت بمبلغ ۵۰ میلیون دلار را به بازی نگیرند.

نماینده دیگری بنام راشی داویس Rachie Davies مخالفت خودش را بایشهاد ارنست موریال

« Ernest Morial » چنین گفت: « پدر بزرگ من در جنگ داخلی برای آنچه مبارزه کرد که ما امروز به آن حق «تصمیم آزاد» نام میدهم. من نمیخواهم که خون سیاه در رگهای من جریان داشته باشد و همیشه با تزریق چنین خونی مخالفم. خانواده من بایستی قبل از آنکه قطره ای خون سیاه در رگهایش جریان پیدا کند، بمیرد!! »

از محضر رسولخدا، اشعاری چند سرود و در آنجا برابر پیامبر اکرم خواند، و ما دو بیت آنرا در اینجا نقل میکنیم: فقال لهم قم یا علی فاتی رضیتک من بعدی اماماً و هادیا فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکونوا له اتباع صدق موالیا : به علی فرمود برخیز که من ترا برای جانشینی و راهنمایی مردم پس از خویش انتخاب کردم. من مولای هر کسی باشم علی ولی او است، شما در حالی که او را از صمیم دل دوست می‌دارید، از پیروان او باشید.

اسناد و مصادر حدیث غدیر.

در میان تمام احادیث و روایات اسلامی کمتر حدیثی از نظر اشتهار و نقل به پایه آن میرسد، تنها از علماء اهل تسنن ۳۵۳ تن آنرا در کتابهای خود نقل کرده، و اسناد آنها به ۱۱۰ تن صحابی میرسد، و ۲۶ تن از علماء بزرگ اسلام، در باره اسناد و طریق این حدیث کتاب مستقل نوشته‌اند، ابو جعفر طبری تاریخ نویس معروف اسلام در دو جلد بزرگ، اسناد و طرق این حدیث را جمع‌آوری کرده است.

این حدیث در طول تاریخ بزرگترین سند بر فضیلت و برتری امام علی بر تمام صحابه اسلام بوده، و خود امیر مومنان، در جلسه شورای خلافت که پس از درگذشت خلیفه دوم، منعقد گردید، و در دوران خلافت عثمان، و ایام خلافت خویش، با آن احتجاج کرده است. نه تنها امیر مومنان بلکه، شخصیتهای بزرگی از مسلمانان همواره با این حدیث در برابر مخالفان و منکران حقوق علی، احتجاج کرده‌اند.

سرگذشت غدیر آنچنان اهمیت دارد که بنا بنقل بسیاری از مفسران و محدثان آیاتی درباره حادثه آنروز نازل گردیده است برای به دست آوردن تمام خصوصیات این حدیث به جلد اول کتاب شریف الغدیر که یکی از شاهکارهای علمی عصر ما است، مراجعه بفرمائید.

